

بازسازی فرهنگ و جامعه در ایران پس‌انقلاب؛

نگاهی به تجربه میدان فوتبال در دهه ۶۰

محمد روزخوش^۱

شناسه پژوهشگر (ارکید): ۵۴۶۱-۶۲۴۱-۰۰۰۱-۰۰۰۰

اقدامی هست که حتی اگر ضروری هم باشد، هیچ نیرویی - جنبش دانشجویی یا شورش شهری یا اعتراض جهانی - از پس آن بر نمی‌آید؛ و آن اقدام چیزی نیست جز اشغال زمین فوتبال در روز یکشنبه. امیرتواکو (۱۹۸۶)

چکیده

یکی از آرمان‌های انقلاب، تغییر بنیادین در مناسبات حاکم بر نظام اجتماعی و فرهنگی بود. این خواست تغییر در همه میدان‌های اجتماعی در ایران پس‌انقلاب دنبال شد. این تحقیق به میانجی مطالعه موردی میدان فوتبال در دهه نخست پس از انقلاب، می‌کوشد تجربه بازسازی فرهنگ و جامعه در ایران پس‌انقلاب را بازخوانی کند. «فوتبال» به سبب محبوبیت گسترده و توده‌ای، می‌تواند نمونه مناسبی برای تحلیل این موضوع باشد. پرسش این است که نظام انقلابی چگونه با میدان فوتبال مواجه شد و چه ایده‌ها/الگوها/پرکتیس‌هایی را در میدان فوتبال به کار بست؟ تحلیل گسترده متون و اسناد نشان می‌دهد که ایده ورزش اسلامی یا ورزش انقلابی - تا حدی همچون عرصه‌های دیگری مانند سینما و تئاتر و دانشگاه - هرگز از پرده ابهام بیرون نیامد. در عین حال، محبوبیت گسترده فوتبال و برخی رفتارها و شعارهای تماشاگران که با هنجارهای سیاسی حاکم هم‌نوا نبود، در بحبوحه تنش‌های پس‌انقلابی و جنگ، فوتبال را به رقیبی برای ارزش‌های رسمی بدل کرد. مهم‌ترین غایتی که مسئولان در ورزش و خاصه فوتبال دنبال می‌کردند؛ یعنی تولید سوپرتیویته نوین در غیاب خط‌مشی مشخص و فقدان یک الگوی کلان تغییر اجتماعی به جایی نرسید. به این ترتیب، از نیمه‌های دهه ۶۰ و هم‌زمان با افول رادیکالیسم در جامعه و سیاست ایران، مدیران ارشد کشور بر ورزش قهرمانی صحه گذاشتند و عملاً فوتبال ایران به تدریج گام در همان مسیر معمول ورزش جهانی گذاشت. این پژوهش نشان می‌دهد چگونه سیاست‌گذاران در فرایند برپا کردن آپاراتوس‌های دولت در دهه ۶۰، به نحوی از آرمان‌های مبهم نخستین عقب نشستند و این زمینه‌ساز سیر تحولی بود که به تدریج در دهه ۷۰ در فرهنگ و جامعه ایران پیش رفت.

واژگان کلیدی: ایران پس‌انقلاب، بازسازی فرهنگ و جامعه، سیاست اجتماعی فوتبال، تولید سوپرتیویته نوین.

۱. استادیار جامعه‌شناسی پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، تهران، ایران/ m_roozkhosh@yahoo.com

مقاله علمی - پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۷/۱۷/۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۷/۱۲/۲۵

دوفصلنامه مسائل اجتماعی ایران، سال سیزدهم، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۱، صص ۱۴۸-۱۲۳

۱. مقدمه

انقلاب‌های کلاسیک به چیزی کمتر از پی افکندن طرحی نو برای عالم و آدم قانع نیستند و این مستلزم تغییر و «انقلاب» در میدان‌های مختلف اجتماعی است. پس چندان جای تعجب نبود که پس از پیروزی انقلاب در بهمن ۱۳۵۷، بسیاری از ساختارهای برجای مانده از نظام پیشین در معرض تردید و بدگمانی قرار گرفت. انقلابیون ۵۷ میراث‌دار نظامی بودند که آن را غرب‌گرا و وابسته می‌دانستند. یکی از آرمان‌های انقلاب، تغییر بنیادین در مناسبات حاکم بر نظام اجتماعی و فرهنگی بود. هرکدام از نیروهای سیاسی این آرمان را به زبان خاص خود بیان می‌کردند. روایتی از گفتمان اسلام سیاسی که در ایران پس از انقلاب در پی دولت‌سازی برآمد، علاوه بر این، با مسئله تجدد هم روبرو بود. «نظام حکمرانی جدید» فقط همچون انقلاب‌های چپ‌گرایانه در پی گذر از مناسبات سرمایه‌دارانه نبود، بلکه - به اقتضای مبانی فکری اش - باید فکری هم به حال ساختارها و صورت‌بندی‌های مدرن می‌کرد. گفتمان اسلام سیاسی هرچند در بطن تحولات ایران مدرن پرورده شده بود، اما آرمان‌ها و ارزش‌هایش در نسبتی انتقادی با «تجدد» فرم یافتند. در همین چهارچوب بود که لاجرم ایده بازسازی دانشگاه، سینما، تئاتر، ورزش و حتی خود بوروکراسی در ایران پساانقلاب به دل‌مشغولی سیاست‌گذاران بدل شد.

در گذر زمان شکل و محتوای این دغدغه‌ها و دل‌مشغولی‌ها دستخوش تغییر گشت، اما اصل مسئله محو نشد. بازسازی فرهنگ و جامعه، چیزی از سنخ «ساختن تاریخ» است. به پشتوانه ایدئولوژی، ساختار و نیروی اجتماعی پیش می‌رود. مستلزم زیروزیر کردن قواعد کهنه و برپا کردن «امر نو» است. در ایران پس از انقلاب این خواسته به‌انحاء مختلف طرح می‌شد. اگر به گفتارهای رایج آن دوره رجوع کنیم، این دغدغه آشکار است. در متن‌های بنیان‌گذار نظام جدید - سند توسعه و تکامل، مذاکرات خبرگان قانون اساسی، برنامه توسعه ۶۶-۶۲ و در گفتارهای تقریباً همه نیروهای سیاسی در آغاز انقلاب، سودای ساختن جامعه بدیل ایده اصلی است.

برنشتن این ایده در ایران پساانقلاب را می‌توان در میدان‌ها و حوزه‌های مختلفی از جامعه پی گرفت. ورزش مدرن یکی از این میدان‌ها بود که ساختارهایش از پیش در عصر پهلوی شکل گرفته بود و حالا نظام جدید باید چاره‌ای برایش می‌اندیشید. مسئله این بود که درون میدان ورزش - و فوتبال به‌عنوان مردم‌پسندترین ورزش - با ساختارها، مناسبات، نمادها و ارزش‌های مستقر چه باید کرد؟ چگونه می‌توان هنجارها و ارزش‌های نظام جدید را در این میدان حاکم کرد؟ شاید در یک جمله مسئله حیاتی این بود: انقلاب چگونه باید راه خود را به ورزش و فوتبال باز می‌کرد؟ ما در اینجا مواجهه دولت و مردم در ایران پساانقلاب را در حیطه‌ای معین یعنی فوتبال پی می‌گیریم و طبعاً برای بحث به سراغ ایده‌ها/پرکتیس‌های دولت در این حیطه و واکنش بازیگران این میدان بدان‌ها می‌رویم.

کانون پژوهش، نحوه بازسازی فرهنگ و جامعه در ایران پساانقلاب است. فوتبال میدانی است که به دلایل مختلف - از جمله به سبب توده‌ای بودنش - می‌تواند از سرشت مواجهه نظام انقلابی با ساختارهای از پیش موجود پرده بردارد؛ نمونه‌ای است گویا که نشان می‌دهد شکل‌گیری ساختارهای دولت انقلابی بر پایه گفتار

اسلام سیاسی چگونه پیش رفت، به چه موانعی برخورد و در نهایت چه شکلی یافت. بدین سان، این پژوهشی درباره سازوکارهای سیاست فرهنگی نظام انقلابی نیز تواند بود. بر اساس آنچه بیان شد، این نوشتار در پی پاسخ به پرسش‌های زیر است:

- دولت انقلابی در فرایند بازسازی ساختار دولت پس از انقلاب چگونه با میدان فوتبال مواجه شد؟
- مناسبات دولت/جامعه یا «دولت/مردم» در دهه نخست پس از انقلاب به چه شکل در حیطه فوتبال بازتاب یافته است؟
- نظام جدید چه ایده‌ها، ارزش‌ها و خط‌مشی‌هایی را در میدان فوتبال پی گرفت؟

۲. چهارچوب مفهومی

ساختار کلی این پژوهش بر پایه مسئله تحقیق و پرسش‌های بالا - و نه چهارچوب نظری و مفاهیم سفت‌وسخت - تنظیم شده است. این پژوهش مسیر و سرنوشت ایده بازسازی فرهنگ و جامعه در ایران پس‌انقلاب را در میدان فوتبال دنبال می‌کند. چهارچوب نظری به معنای دقیق آن نه فقط برای این پژوهش ضرورتی ندارد، بلکه می‌تواند مخل کار هم باشد؛ زیرا اصل ماجرا پرهیز از تحمیل چهارچوب‌های از پیش موجود به پژوهشی است که باید راه خود را از میان ابهام‌ها و تکرارها بگشاید، اما بدون لنز مفهومی هم نمی‌توان به میدان تحقیق پای نهاد. بدین سان، صرفاً به منزله نوعی چهارچوب مفهومی کلی، باید به دست‌کم دو مبحث نظری اشاره کنیم:

الف: ایده‌ای کلی درباره بازسازی فرهنگ و جامعه، مشخصاً در ایران پس‌انقلاب؛

ب: چهارچوبی برای فهم نسبت میان ورزش (مشخصاً فوتبال) و جامعه.

چنانکه می‌دانیم، مسئله دگرگونی انقلابی جامعه و فرهنگ، مشتمل بر بحث‌ها و مقوله‌های وسیع، متنوع و مناقشه‌انگیزی است. از دوگانه‌هایی مانند ساختار/عاملیت و ایدئالیسم/ماتریالیسم، امرگفتمانی/امر غیرگفتمانی تا آنچه در سنت‌های فکری گوناگون رانه اصلی تغییر شمرده می‌شود: تغییر صورت‌بندی اقتصادی/اجتماعی، تحول در ساختارها و نهادها، دگرگونی در صورت‌بندی‌های گفتمانی، تغییر صور عقلانیت، مسئله ایدئولوژی و سنت و جز آن.

میشل فوکو در آستانه انقلاب ایران نوشت: «نوسازی به‌عنوان پروژه سیاسی و به‌عنوان اساس دگرگون‌سازی جامعه در ایران به گذشته تعلق دارد» (فوکو، ۱۳۷۷: ۱۹)؛ اما برخلاف تصور او، متولیان نظم جدید دقیقاً نمی‌دانستند چگونه می‌توان این نوسازی را پشت سر گذاشت و به گذشته سپرد و با توسل به چه منابعی و با اتکا بر چه نیرویی و چگونه جامعه و جهانی تازه را جایگزینش کرد. «صورت مشروح مذاکرات قانون اساسی» جا به جا این ابهام را بازمی‌نماید. وقوع جنگ هشت‌ساله نیز کار را پیچیده‌تر کرد. انرژی برخاسته از انقلاب، فضای متأثر از جنگ، تنش‌های سیاسی و تلاش گفتار مسلط برای کنترل جامعه، سیمایی چنان متفاوت از دهه ۶۰ در تخیل جمعی پدید آورده که امروز هم‌زمان نوستالژی/کابوس تلقی می‌شود؛ اما تغییر در سبک زندگی، عرصه عمومی و زندگی روزمره مردم به معنای تغییر بنیادین در مناسبات اقتصادی-اجتماعی نبود.

پس از پیروزی انقلاب، بازاندیشی درباره پدیده‌ها و قلمروهای اجتماعی - از تکنولوژی و دستگاه اداری تا سینما و ورزش - به معضلی جدی بدل شد. بازسازی میدان‌های اجتماعی همچون فوتبال دست کم در دو حالت امکان تحقق داشت: نخست، نظام جدید الگویی برای فراتر رفتن از نظام‌های موجود در جهان - که آن زمان عمدتاً در دوگانه کاپیتالیسم/ سوسیالیسم تعریف می‌شد - بیابد؛ یا دوم، همچون کشورهای بلوک شرق در مسیری سوسیالیستی گام بگذارد. الگوی نخست از آرمانی انتزاعی فراتر نرفته نبود و نخبگان نظام جدید الگوی سوسیالیستی را نیز نفی می‌کردند. حتی الگوی موسوم به «چپ اسلامی» نیز با موانع جدی روبرو شد. آن دسته از مسئولانی که شالوده‌گفتار سیاسی‌شان بر ایده تغییر رادیکال در جامعه - هر چند در مرزها و محدوده‌های همان گفتار - بنا شده بود، بارها از فقدان اراده در مردم و در تصمیم‌گیران انتقاد کردند. به عنوان یک نمونه، نخست‌وزیر دوره جنگ همواره از «بلا تکلیفی در سیاست‌های کلان اقتصادی» گلایه می‌کرد^۱ و از جمله در مصاحبه‌ای مفصل در آخرین روزهای تصدی مقام نخست‌وزیری از هرم قدرت اجتماعی و «ضعیف‌تر بودن صدای مستضعفان» در جامعه انتقاد کرد.^۲

برداشت‌ها از الگوی اقتصادی/ اجتماعی دهه نخست پس از انقلاب متفاوت است، اما شماری از نویسندگان - چنان‌که در ادامه متن می‌آید - بر این نظرند که این الگو به دلیل محدودیت‌های خاستگاه اجتماعی و گفتار سیاسی نیروهای اصلی، مناقشات ایدئولوژیک/ سیاسی جناح‌های قدرت و اقتضانات انقلاب و جنگ شکل مشخصی نیافت. مسلم است که این‌ها بدان معنا نیست که ما با ساختار یا صورت‌بندی قابل‌تحلیلی روبرو نیستیم. ساختار و صورت‌بندی تازه در دل همین مواجهات سیاسی و اجتماعی، علایق و منافع، ابهام‌ها و مناقشات و تضادها و تناقض‌ها شکل یافت و پیش رفت. فوتبال - و ورزش به شکل عام‌تر - را هم درون همین فضای مفهومی باید تحلیل کرد. از آنجاکه واقعیت معمولاً پیچیده‌تر از دوگانه‌های مفهومی است، همین‌جا باید تصریح کنیم که مطابق با برداشت شماری از نویسندگان از هیچ‌کدام از دو منظر اجتماعی و فلسفی قدرت بر سازنده^۳ را نمی‌توان مستقل از نسبتش با قدرت برساخته^۴ تحلیل کرد (هارت و نگری، ۲۰۱۷: ۳۳). فقط کافی است در نظر آوریم که چطور فرم‌هایی مانند دولت ملی یا بوروکراسی الزامات خاصی را به همه جنبش‌ها و تحولات تحمیل می‌کنند. پس مسئله این نیست که باید نظام و ساختاری سراپا نو و بدیع، بی‌هیچ ریشه‌ای در گذشته و هیچ پیوندی با حال تأسیس می‌شد؛ مسئله بر سر الگوهای تغییر اجتماعی است.

پیشبرد این بحث، چنان‌که گفته شد، مستلزم اشاره‌ای به نسبت میان فوتبال با جامعه است. چگونه پدیده‌ای مانند فوتبال دگرگونی‌ها در جامعه بزرگ‌تر را بازتاب می‌دهد؟ و چگونه می‌توان در مقام تحلیل رابطه میان پدیده یا عرصه خاص فوتبال با کلیت بزرگ‌تری به نام جامعه ایران را توضیح داد؟ نسبت میان ورزش و جامعه هر چند موضوع گفتارهای علمی، فلسفی و ژورنالیستی گوناگونی بوده و به فرهنگ روزمره مردمان نیز راه یافته

۱. روزنامه اطلاعات، ۲۱ فروردین ۱۳۶۲.

۲. روزنامه اطلاعات، ۱۱ اسفند ۱۳۶۷.

3. constituent power

4. constituted power

است، اما کمتر مورد مذاقه نظری و تحلیلی قرار گرفته است. ابتدا به نحو گذرا به گفتار ژورنالیسم اجتماعی اشاره کنیم که نه فقط تا حدی ذهنیت عمومی درباره فوتبال را شکل داده، بلکه حتی بر گفتار آکادمیک هم مؤثر بوده است.

در گفتارهای ژورنالیستی این گزاره تکرار می‌شود: ورزش بازتاب جامعه، فرهنگ و سیاست یک کشور است؛ یا حتی سراسر است تر «اگر می‌خواهید سیاست یک کشور را درک کنید، سری به استادیوم‌های فوتبال آن کشور بزنید». این گزاره هر چند تماماً عاری از حقیقت نیست، ولی می‌تواند سخت گمراه‌کننده باشد. به چند اثر مشهور ژانر ژورنالیسم اجتماعی ورزش در سطح جهانی اشاره کنیم.

سایمون کوپر در کتاب مشهور «فوتبال علیه دشمن»، چنانکه از عنوان فرعی کتاب پیداست، فوتبال را عامل مؤثری در وقوع انقلاب‌ها یا در تثبیت دیکتاتوری‌ها برمی‌شمارد (کوپر، ۲۰۱۰). فرانکلین فوئر نیز در کتاب پرخواننده «فوتبال چگونه جهان را توضیح می‌دهد» می‌کوشد تاریخ اجتماعی و سیاسی کشورها را با ارجاع به میدان فوتبال توضیح دهد، بر پایه این ایده که تحولات اجتماعی و تنش‌های سیاسی - کمابیش بلاواسطه - در فوتبال بازتاب می‌یابند (فوئر، ۲۰۰۵). فوئر فصل نهم کتابش را به ایران اختصاص داده است. او مدعی است که: «تاریخ ایران مدرن را می‌توان به‌عنوان تاریخ فوتبال ایران بازگفت». دیوید گلبات نویسنده کتاب قطور و تحسین‌شده و به لحاظ تحلیلی متواضعانه‌تر «توپ گرد است» (۲۰۰۸) نیز همین ایده را در کتاب دیگری با عنوان «ملت فوتبال» دنبال کرده و کوشیده است تاریخ برزیل را به میانجی فوتبال روایت کند (گلبات، ۲۰۱۴). البته که تاریخ کشورها را می‌توان به روایت هر پدیده اجتماعی - فوتبال یا کارخانه‌های اتومبیل‌سازی یا گروه‌های موسیقایی - بازگفت. تا اینجا مسئله‌ای نیست، مسئله زمانی پدیدار می‌شود که تصور کنیم تاریخ سیاسی یا رخدادها و دگرگونی‌های اجتماعی را می‌توان بی‌واسطه و نعل به نعل از فوتبال استخراج کرد.

اما تاریخ اجتماعی ورزش چنین ساده بر این همانی میان ورزش و جامعه یا میان ورزش و سیاست حکم نمی‌دهد و در عوض پرسش‌ها و ملاحظات مهمی را درباره نقش سنت‌ها، تداوم پرکتیس‌های عرفی و دیگر پیوستگی‌های رفتاری، ایدئولوژیکی و ساختاری میان ورزش و جامعه در طول زمان پیش کشیده است. این خود مستلزم مطالعه دوره‌های زمانی در سطح ملی و مطالعه مقایسه‌ای میان کشورها و تحلیل پیوستگی‌ها و ناپیوستگی‌هاست (استرنا، ۲۰۰۰: ۱۹۷).

این پیوند به شکل‌های مختلف توضیح داده شده است. در میان جامعه‌شناسان برجسته، نوربرت الیاس بیش از دیگران ورزش را موضوع تأمل قرار داده است. از دید الیاس، مطالعه تحول ورزش‌ها می‌تواند در شناخت فرایند تغییر در عادت‌های اجتماعی مردم و جوامع مؤثر افتد (الیاس، ۱۹۸۶a: ۲۳). ایده‌های او خاستگاه برنامه پژوهشی بسیار مؤثری در حوزه جامعه‌شناسی ورزش بوده است. الیاس در تناظر با فرایند متمدن‌شدن از اصطلاح «ورزشی‌سازی» در تحلیل فرآیندی استفاده می‌کند که در جریان آن قواعد و قوانین ورزش بیش از پیش تدوین و در سطح ملی (و متعاقباً بین‌المللی) استانداردسازی می‌شد و حول محور منش «بازی جوانمردانه» صراحت و دقت و جامعیت روزافزونی می‌یافت. هدف ایجاد فرصت‌های برابر برنده‌شدن برای همه شرکت‌کنندگان و کاهش یا کنترل دقیق‌تر امکان‌های تماس فیزیکی خشونت‌آمیز بود. «ورزش‌ها»

به جستجوی تعادل ظریفی میان مبارزه و تنش لذت بخش با محافظت در برابر آسیب دیدگی برآمدند (دانینگ و دیگران، ۲۰۰۰ و الیاس، ۱۹۸۶). الیاس خود متذکر می شود اگر در تحلیل ظهور ورزش های مدرن به ایده «کاهش سطح خشونت» در فرایند تمدن بسنده کنیم و این پدیده را به دیگر سویه های جوامع مورد مقایسه مرتبط نسازیم، تحلیل ما ناقص و نابسنده خواهد بود. به گفته الیاس، «دست کم» باید به سطح عمومی خشونت مجاز اجتماعی، سازمان دهی کنترل خشونت و نظام آگاهی و وجدان جمعی به عنوان مؤلفه های به هم پیوسته توجه کرد.

پیر بردیو دیگر جامعه شناس مشهوری است که بر مطالعات ورزش تأثیر گذاشته است. بردیو از همان مفاهیم اصلی اش میدان، شکل های سرمایه، عادت واره طبقاتی و... در تحلیل جامعه شناختی ورزش استفاده می کند. هدف ما شرح مفصل رویکرد بردیو نیست. نکته مهم آن است که بردیو میدان ورزش را همچون سایر میدان ها واجد استقلال نسبی می بیند. این خودآیینی بدان معناست که حتی وقتی ورزش با رویدادها و دگرگونی های مهم و تعیین کننده تاریخی و اقتصادی و اجتماعی پیوند می خورد، باز از ضرباهنگ و قواعد تحولی خاص خود برخوردار است که نمی توان آن را بازتاب صرف رویدادها و مهم تاریخی و اجتماعی تلقی کرد (بردیو، ۱۹۷۸). از این قرار، از نظرگاه بردیویی نیز این ایده که فوتبال مستقیم و بلاواسطه تحولات و رویدادهای تاریخی را بازتاب می دهد مردود است.

تفاوت های این نظریه ها مشهود است، اما هسته مفهومی مشترک این نظریه ها، تأکیدشان بر مؤلفه هایی مانند پیوستگی ورزش با ساحت های دیگر جامعه، لزوم گشودن چشم اندازی تاریخی به فوتبال، استقلال نسبی میدان فوتبال و خصلت تنازع آمیز ورزش های مدرن است؛ جایی که می توان ردپاهای آشکار قدرت و ایدئولوژی و علائق/ منافع گروه های مسلط را یافت. از این چشم انداز مفهومی، میدان فوتبال در عصر پهلوی با پروژه مدرنیزاسیون و پیامدهای خواسته و ناخواسته ای که در جامعه ایران بر جای گذاشت و با کلیت صورت بندی اقتصادی- اجتماعی نسبت داشت. حال، اگر از این چشم انداز به فوتبال بنگریم، ایده بازسازی فوتبال در ایران پساانقلاب به دو شکل می توانست تجسد یابد:

- یک. به مثابه بازسازی میدانی که باید بر اساس اقتضانات ساختار جدید اگرچه منحل، دست کم یکسره دگرگون می شد؛ زیرا این میدان «مدرن» و نیروها، ارزش ها و ساختارهایش با تجدد و نوسازی مرتبط بود؛ همان شکلی از نوسازی که قرار بود پشت سر گذاشته شود. ولی چنانکه دیدیم در سطح کلان، ایده/الگویی برای تغییر اجتماعی بنیادین وجود نداشت.
 - دو. در سطحی دیگر ورزش عرصه ای بود که باید میانجی بسط و تثبیت ارزش های رسمی قرار می گرفت. ورزش در مقام یکی از سازوکارهای فرهنگی (و ایدئولوژیک) دولت (آلتوسر، ۱۳۸۸: ۳۹)، باید نقش هایی متناسب با این موقعیت بازی می کرد.
- همین جا اشاره ای کنیم به نظریه ها، تحلیل ها و پژوهش هایی که به شکلی پیشینه این تحقیق به شمار می آیند.

۱. نیروهای اصلی عبارت بودند از: دولت، جامعه فوتبال (بازیکنان، مربیان، روزنامه نگاران، بوروکرات ها و...) و مردم (طرفداران فوتبال). این سه، نیروهایی مطلقاً جدا و ناپیوسته نیستند و تنها در امتداد یکدیگر می توان تحلیلشان کرد.

در باره تغییر فرهنگی و اجتماعی در ایران پس از انقلاب، فضای دهه ۶۰ و سیاست فرهنگی در عرصه‌های سینما، تئاتر، موسیقی و ادبیات، پژوهش‌ها و نوشته‌های متعددی نگاشته شده است. در سال‌های اخیر انتشار اسناد و خاطراتی از آن دهه به پیشبرد این بحث کمک کرده است. تکرار منابع و مباحثی که بارها به آن‌ها استناد شده نمی‌تواند سودی در بر داشته باشد، پس ما صرفاً چند ایده و دیدگاه مرتبط با پژوهش حاضر را مرور می‌کنیم.

مطابق برداشت رایج، در دهه ۶۰ شکلی از دولت‌گرایی یا چپ‌گرایی بر سیاست‌گذاری اقتصادی/ اجتماعی حاکم بوده که در نهایت شکست خورده است. کتاب «اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی» که دیدگاه سیاست‌گذاران و مدیران ارشد اقتصادی در سه دهه نخست پس از انقلاب را گردآورده است، عمدتاً همین نگاه را بازتاب می‌دهد (احمدی‌عمویی، ۱۳۹۵)؛ اما مدافعان عملکرد دولت در دهه ۶۰ نه توصیف‌هایی مانند دولت‌گرایی را می‌پذیرند و نه کارنامه دولت جنگ را شکست‌خورده می‌دانند. کتاب «برگ‌هایی از کارنامه دولت جنگ» این دیدگاه همدلانه به سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی دهه ۶۰ را نمایندگی می‌کند (حسینی بهشتی و ملکی، ۱۳۹۹)؛ اما گروهی از تحلیل‌گران بر این نظرند که گذشته از نیت‌ها و انگیزه‌های دولتمردان، عملاً در یک دهه نخست پس از انقلاب تغییری بنیادین در ساختارهای کلان و به عبارتی در صورت‌بندی اقتصادی اجتماعی حاصل نشده است. بهداد و نعمانی با ارجاع به مفهوم «درون‌تابی ساختاری» کلیفورد گیرتز و آندره گوندرفرانک، مدعی‌اند هرچند در نتیجه سیاست‌های اقتصادی/ اجتماعی دهه نخست پس از انقلاب الگوی موجود دچار پیچیدگی و گره‌خوردگی شده است، اما استحاله و تغییری بنیادین رخ نداده است (بهداد و نعمانی، ۱۳۸۶ و ۲۰۰۹).

در سال‌های اخیر بازخوانی سیاست فرهنگی دهه نخست انقلاب در عرصه‌های مختلف آغاز شده است. طبعاً هرکدام از این عرصه‌ها یا مدیوم‌ها - سینما و تئاتر و ورزش و دانشگاه و جز آن - تبار و تاریخچه خاصی دارند که با دیگری متفاوت است. نسبت آن‌ها با میدان قدرت هم متفاوت است؛ مثلاً دانشگاه برای سیاست‌گذاران مهم‌تر بود تا فوتبال که سرگرمی ناچیزی به نظر می‌آمد، اما نکته کمابیش مشترک در تحلیل‌ها و نتایج این پژوهش‌ها فقدان ایده و الگوی معینی در ایران پس‌انقلاب برای بازسازی حیطه‌های فرهنگی و اجتماعی است. چند نمونه بیاوریم.

«انقلاب فرهنگی» در دانشگاه‌ها، از پرسروصداترین سیاست‌های فرهنگی سال‌های نخست پس از انقلاب بود؛ ولی به گفته شماری از دست‌اندرکاران انقلاب فرهنگی، هرگز روشن نشد که این مفهوم جدای از تصفیة شماری از دانشجویان و استادان چه معنا و الزاماتی دارد (نک به مصاحبه‌های نشریه لوح (۱۳۷۸) با افراد درگیر در انقلاب فرهنگی از جمله عبدالکریم سروش). تعریف و ملاک‌های دانشگاه اسلامی و علم اسلامی امروز هم به همان میزان چهار دهه پیش نامعلوم است. در سینما - به روایت برخی نویسندگان - سینمای جنگ تجربه مهم و مؤثری را در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ رقم زد (اسلامی، ۱۳۹۸)، اما این به‌تنهایی کفایت نمی‌کرد تا سینمایی از اساس متفاوت با فرم و محتوایی یگانه شکل بگیرد؛ چنانکه به گفته همین نویسنده در نهایت در سینمای دهه ۸۰ و ۹۰ اثری از آن تجربه باقی نمانده است. در تئاتر نیز هرچند تغییرات نسبتاً گسترده‌ای رخ داد و مدیران و ارزش‌ها و ملاک‌ها تا حدی تغییر کرد، اما به‌رغم تلاش‌ها و مناقشه‌ها و

حذف‌ها و دغدغه‌های بسیار: «پایان این دهه، پایان پافشاری بر تئاتر اسلامی و اکتفا به عنوان تازه «تئاتر دینی» است که گرایشی مناسبتی و تبلیغی به تاریخ اسلام در فرم‌های روایی مانند روضه و نوحه است. دگرگونی نگره «اسلامی کردن تئاتر» به «تئاتر دینی» دستاورد واقع‌بینی فراهم آمده در این دهه است» (مهندس پور، ۱۳۹۸). در هنرهای تجسمی نیز گویا در بر همین پاشنه چرخیده است. به روایت متنی که از قضا نگاهی فنی و توصیفی به نقاشی پس از انقلاب دارد: «تئوری‌ها و نظریه‌ها در خصوص این هنر به آن صورتی که انتظار می‌رفت شکل نگرفتند، یعنی [اقتضائات تولید] هنر بر مبانی تئوریک تقدم یافت و شاید این مؤلفه یکی از عوامل ناکام ماندن نقاشی انقلاب در فرایند دهه‌های بعد بود» (علی محمدی اردکانی، ۱۳۹۸). درباره موسیقی هم ماجرا چندان متفاوت نیست. نه فقط ذائقه موسیقایی کنونی مردم، بلکه محبوبیت تقریباً گسترده «موسیقی لس آنجلسی» در دهه ۶۰ و برخورد دائم با مراکز توزیع موسیقی در آن دهه، خود گویای وضعیت اجتماعی موسیقی پس از انقلاب است.

طبعاً هدف از این توضیحات، ارزیابی فنی و ارزش‌گذاری کیفی این عرصه‌ها نیست. چه بسا از دید برخی مدیران و نویسندگان، سینما یا تئاتر دهه ۶۰ حتی نمونه‌ای آرمانی و بی‌نقص باشد. تفاوت‌های مشهود این حوزه‌های کنش فرهنگی/اجتماعی و تفسیرهای گاه متعارض را هم فراموش نکرده‌ایم^۱. اتفاقاً مسئله این است که انقلاب انرژی و نیرویی آزاد می‌کند که از درون آن خواست تغییر اجتناب‌ناپذیر می‌شود. حالا با الزام‌ها و ضرورت‌های انقلابی روبرو بودیم که علاوه بر نفی الگوهای غربی، دست‌کم در روایت‌هایی از آن - چنانکه فوکو تصور می‌کرد- در سودای فراتر رفتن از کل تجدد بود. به اقتضای این موقعیت، جنب‌وجوشی در این عرصه‌ها به راه افتاد که با دغدغه‌های اسلامی/انقلابی، «پاکسازی هنر و فرهنگ»، جذب و برکسی‌نشاندن افراد «متعهد»، بدگمانی به رویه‌های پیشین و طرد الگوهای جهانی عجین شده بود.

در هر قلمرو اجتماعی، ماجرا به شکل ویژه‌ای پیش رفت و نتایجی کمابیش متفاوت به بار آورد؛ اما شباهتی کلی میان این عرصه‌ها به چشم می‌خورد: نه فقط ایده/الگوهای ضروری برای تحقق آن آرمان‌ها دور از دسترس می‌نمود، بلکه بسیاری از مناسبات صرفاً از روال عادی خارج می‌شد بی‌آنکه یکسره ملغی شود و از میان برود و با ساخت یا کلیت اساساً متفاوتی جایگزین شود. این رویه آن‌قدر مشهود بود که روشنفکران چپ‌گرایی مانند رضا براهنی که در آن زمان ستایشگر رهبر انقلاب بودند، از آن به‌عنوان مهم‌ترین مسئله انقلاب ایران یاد می‌کردند: «[کادر] رهبری به علت نداشتن برنامه، جانب احتیاط را نگه می‌دارد و در عین حال، به علت نداشتن برنامه، هر دو سه روز چیزی را وسط گود انقلاب پرتاب می‌کند...» (براهنی، ۱۳۵۸: ۱۴۵).

داستان در قلمرو فوتبال هم چیزی از همین سنخ بود؛ اما شاید این واقعیت از تحلیل براهنی جا مانده است که برآیند توازن قوای اجتماعی/سیاسی به رادیکالیسم مدنظر این روشنفکران ختم نمی‌شد. آنچه در قلمرو فوتبال می‌گذشت گواهی بر این حکم بود. شاید روشنفکران رادیکال انتظار داشتند الیت قدرت از بالا و با اتکا به ایدئولوژی انقلابی، رادیکالیسم را به جامعه تزریق کند.

۱. برای روایت‌هایی از فرهنگ و هنر در چهار دهه پس از انقلاب ر. ک به شماره ۷۱ نشریه حرفه هنرمند، بهار ۱۳۹۸.

۳. روش تحقیق

این پژوهش از نوع مطالعات موردی است. هدف این است که بازسازی فرهنگ و جامعه در یک میدان اجتماعی یعنی فوتبال ردیابی شود. این بدان معناست که در سراسر پژوهش لاجرم نوعی رفت و برگشت در جریان خواهد بود میان تغییر اجتماعی در کلیت جامعه ایران و آنچه در میدان فوتبال می‌گذرد. این پژوهش از مجموعه‌ای از داده‌های اسنادی استفاده کرده است. عمده متون از هفته‌نامه کیهان ورزشی که آن زمان مهم‌ترین نشریه ورزشی کشور به شمار می‌آمد و روزنامه اطلاعات که روزنامه پرشمارگان کشور در دهه شصت بود انتخاب شده‌اند. انتخاب روزنامه اطلاعات، امکان مطالعه بازتاب فوتبال را در روزنامه‌ای عمومی در سال‌های عبوس دهه شصت فراهم می‌کند. برای تحلیل یافته‌ها عمدتاً از تحلیل اسنادی و تحلیل تماتیک در عام‌ترین شکل آن استفاده شده است. تحلیل اسنادی به منزله متدی نظام‌مند برای بررسی یا ارزیابی اسناد -اعم از مواد چاپی و الکترونیکی- تعریف شده است که مانند سایر پژوهش‌های کیفی با بررسی و تفسیر داده‌ها به نیت استخراج معنا، دستیابی به فهم و بسط سروکار دارد. کاربرد این روش در مطالعات موردی کیفی توصیه شده است (بوئن، ۲۰۰۹). روشن است که هر شکلی از تحلیل سند یا تحلیل متن با تحلیل محتوا و تحلیل تماتیک درمی‌آمیزد. اگر هدف کلی دو روش اخیر را کشف خصایص و الگوهای مضمور در اسناد -با استناد به پرسش‌های تحقیق- بدانیم، هر شکلی از تحلیل اسنادی درگیر همین اهداف می‌شود.

در تحلیل تماتیک و تحلیل محتوای کیفی، مرسوم است در هر بخش متن‌ها بر اساس پرسش‌های اصلی آن بخش تحلیل و پس از فرایند تجرید مضمون‌هایی از دل متن‌ها استخراج شوند که در کنار یکدیگر شبکه مضامین را برمی‌سازند. در بسیاری پژوهش‌ها ساخت شبکه مضامین از ترسیم نمودار یا طرح‌واره‌ای نه‌چندان معنادار متشکل از چند واژه فراتر نمی‌رود؛ اما مسئله اصلی موجه‌سازی و مستندسازی این یافته‌هاست. از دید روش‌شناسان، در روش‌های کیفی از فوکوس‌گروپ گرفته تا تحلیل مضمون، همچنان رایج‌ترین متد مستندسازی داده‌ها ارائه نقل‌قول‌ها -یا قطعه‌ها و برش‌هایی از متن‌های تحلیل‌شده- است تا نشان داده شود که نتایج ارائه شده پایه تجربی دارند و صرفاً برساخته ذهنیت محقق نیستند. این یکی از معمول‌ترین راه‌هایی است که از طریق آن می‌توان نشان داد که یک مقوله یا نتیجه واقعاً در داده‌های مطالعه وجود داشته است (هنیک، ۲۰۱۴: ۱۳۴).

از آنجا که عملاً بسیاری از پژوهش‌های کیفی به نوعی و در مرحله‌ای از پژوهش به تحلیل مضمون یا تحلیل محتوای کیفی روی می‌آورند، این روش‌ها خارج از صورت‌بندی‌های درس‌نامه‌ای در کار نظریه‌پردازان بسیاری مانند وبر و فوکو به نحو چشم‌گیری حاضرند؛ اما طبعاً آن نویسندگان نه مطابق درس‌نامه‌های روش تحقیق، بلکه بر اساس پرابلماتیک خاص پژوهش و رویکرد نظری-تحلیلی شان متن‌ها و سندها را تحلیل می‌کنند. مستدل‌کردن یافته‌ها و مدعیات با استناد به متن‌ها و تلاش برای ساختن تصویری کم‌وبیش منسجم و گویا از داده‌ها به میانجی مفاهیم -حتی اگر قرار بر توضیح ناپیوستگی‌ها و گسست‌ها باشد- عناصر تحلیلی مشترک در چنین آثاری است. ابتدا به اختصار به پس‌زمینه تاریخی موضوع اشاره می‌کنیم و سپس

هرکدام از مضمون‌ها یا مقوله‌ها را با استناد به شواهد متنی و تاریخی و در صورت لزوم در پیوند با نظریه‌ها و مفاهیم مرتبط شرح می‌دهیم. روشن است که کل این شرح و تفصیل با نظر به پرسش‌ها و ملهم از ایده‌های مفهومی تحقیق بوده است.

۴. یافته‌ها؛ پس‌زمینه تاریخی

در فردای پیروزی انقلاب، فوتبال در سایه تردید قرار گرفت. این ورزش توده‌پسند در میان نیروهای انقلابی با مقوله‌هایی از جنس طاغوت و استثمار تداومی می‌شد و بیش از سایر ورزش‌ها در معرض بدگمانی بود؛ اما در عین حال، نوعی میدان کنش‌های ورزشی از پیش شکل گرفته بود که نمی‌شد به راحتی نادیده‌اش گرفت (شهابی، ۲۰۰۲). فزون بر این، در آستانه پیروزی انقلاب برخی ستارگان فوتبال ایران در تظاهرات خیابانی به مردم پیوستند و عکس‌هایشان در تصاویر انقلاب ضبط شد. در ملاقات مشهور ورزشکاران با آیت‌الله خمینی نیز فوتبالیست‌های مشهوری مانند علی پروین حضور داشتند. به این همه باید افزود که انقلابیون طرح‌برنامه‌ای هم برای دگرگونی بنیادین در میدان ورزش همچون بسیاری میدان‌های اجتماعی دیگر نداشتند و همه‌چیز به روال‌های روزمره سپرده شد؛ بنابراین فوتبال در ایران پس‌انقلاب به حیات خود ادامه داد، هر چند سیاست‌گذاران ارشد کشور به سبب وقوع جنگ هشت‌ساله و تردید درباره «سیاست‌های کلی ورزش»، مجال و انگیزه چندانی برای توجه به فوتبال نداشتند.

در نخستین ماه‌های پس از پیروزی انقلاب وزیر سایه جو پرشور انقلابی که مهندس بازرگان، نخست‌وزیر دولت موقت، در سخنرانی‌هایش به کنایه و گلایه از آن به «شهر صدکلانتر» تعبیر می‌کرد،^۱ دستگاه اداری باید از نو نظم و سازمان می‌یافت. دستگاه ورزش نیز نه فقط در جریان انقلاب دچار آشفتگی شد، بلکه باید منتظر می‌ماند تا سیاست فرهنگی و اجتماعی نظام جدید تثبیت شود تا ورزش هم جایگاه خود را در نظم جدید بازشناسد. این فقط نیروهای مذهبی نبودند که به ورزش و خاصه فوتبال^۲ بدبین بودند. روشنفکران چپ و حتی غیرچپ نیز با سوءظن به ورزش می‌نگریستند. برای نمونه در سندی با عنوان «گزارش توسعه و تکامل» (۱۳۵۸) که دفتر نخست‌وزیری در دوره مهندس بازرگان منتشر می‌کند، «ورزش قهرمانی به سبک گذشته» به باد انتقاد گرفته می‌شود و آنچه بعداً به ورزش قهرمانی موسوم شد و نیز «رقابت مصنوعی» (از سنخ رقابت پرسپولیس - استقلال) به عنوان بخشی از الگوی مذموم «قهرمان‌پروری به سبک گذشته» نكوهش می‌شوند. طراحان این گزارش ساخت مجموعه ورزشی آزادی^۳ را «گناهی نابخشودنی» توصیف می‌کنند، چون «با هزینه آن می‌شد یک صد مجتمع ارزان‌قیمت در کشور ساخت» (همان: ۱۲۱).

۱. این توصیف در متن استعفای مهندس بازرگان هم آمده. نگاه کنید به فایل این سخنرانی در آدرس زیر:

<https://www.youtube.com/watch?v=U6z4gzb-CR0>

۲. از دید بوردیو، یک ورزش خاص را نمی‌توان مستقل از کلیت پرکنش‌های ورزشی تحلیل کرد. قسمی فضای ورزشی وجود دارد که جایگاه یک ورزش خاص را باید درون آن بازشناخت. در این فضا، هر عنصر ارزش متمایز خود را دریافت می‌کند (بوردیو، ۱۹۹۸).

اما در سطحی فراتر از ورزش، نظام جدید برای بازسازی فرهنگ و جامعه چه کرد؟ در حوزه‌هایی مانند قانون کار، سیاست زمین و مسکن ابهام‌ها و اختلاف‌هایی سر برآورد که تقریباً در تمام دهه ۶۰ میان دو جناح موسوم به چپ و راست ادامه یافت؛ اما در هر حال تغییر بنیادینی در مناسبات رخ نداد. در عرصه فرهنگ، در مرداد ۱۳۶۱ شورای عالی قضایی قوانین حقوقی غیراسلامی را بی اعتبار اعلام کرد و مجازات اسلامی همچون قصاص از تصویب مجلس گذشت. قوانین مربوط به زنان تغییر کرد. حجاب اسلامی شأن قانونی یافت. دانشگاه‌ها در خرداد ۱۳۵۹ تعطیل شدند و انقلاب فرهنگی با هدف اسلامی کردن دانشگاه‌ها اجرا شد. گزینش عقیدتی در استخدام معلمان و استادان دانشگاه و کارمندان دولت و نیز در پذیرش دانشجو در دانشگاه‌ها اعمال شد. پس از حوادث خرداد ۶۰ و نیز با شدت گرفتن جنگ، عرصه عمومی بیش از پیش یک‌دست به نظر می‌رسید.

پس از حذف جریان‌های رقیب و در جریان بازسازی ساختار دولت، دو گرایش اصلی در نظام پدیدار شد که آن زمان به جناح راست یا بازار و جناح چپ یا خط امامی‌ها موسوم بودند. جناح نخست به نسخه‌ای کمابیش «سنتی» از اسلام فقه‌پسند باور داشت و در هسته گفتار سیاسی جناح دوم روایتی از اسلام سیاسی مبتنی بر ایده بسیج اجتماعی جای گرفته بود.

باین همه اگر در سیاست اجتماعی «چپ خط امام» با تئوریک جامعه‌گرایانه و توده‌ستایانه از گرایش دیگر متمایز می‌شد، در سیاست فرهنگی ماجرا قدری متفاوت بود. رویکرد چپ‌گرا در پی برقراری نظم اجتماعی/ فرهنگی تازه‌ای بود و بیش از جریان نخست به ایده بازسازی انقلابی جامعه و حتی تنظیم زندگی روزمره مردم تمایل داشت. اگر رویکرد اول به میدان‌های اجتماعی مانند سینما و ورزش از نظرگاه اسلام سنتی می‌نگریست، رویکرد دوم آرمان‌های اسلام انقلابی را غایت سیاست‌گذاری تلقی می‌کرد و بیش از جریان نخست به استفاده از آپاراتوس دولت با هدف برقراری مناسبات تازه در فرهنگ و اجتماع می‌اندیشید. تا آنجا که به سیاست‌گذاری در عرصه‌هایی مانند ورزش بازمی‌گشت، اقتضانات و محدودیت‌های عرصه عمل و اجرا خود را به هر دو جریان تحمیل می‌کرد.

در ماه‌های نخست پس از پیروزی انقلاب آن‌قدر مسائل مهم و فوری روی میز سیاستمداران و سیاست‌گذاران قرار داشت که نوبت به ورزش نمی‌رسید. نشریه کیهان ورزشی در مهر ۱۳۵۸ در سرمقاله‌اش نوشت: «ورزش ما امروزه یکی از تاریک‌ترین روزهای عمر خود را سپری می‌کند. پیش‌ازاین ولو به‌ظاهر و برای مردم‌فریبی ورزش یکی از مسائل حاد و بزرگ کشور بود، امروز به سبب مسائل حاد دیگر ورزش در رده دهم اهمیت هم نیست»^۱. اصل ماجرا همان بود که یکی از علاقه‌مندان ورزش از فریدون‌کنار در بهمن ۱۳۵۸ خطاب به کیهان ورزشی نوشت: «حقیقت این است که نمی‌دانیم از ورزش آن‌هم در عصر انقلاب چه می‌خواهیم. هرروز طرحی به‌اصطلاح نو از سوی مقامات مسئول عنوان می‌شود»^۲؛ و این مسئله ساده‌ای نبود. اگر به‌راستی قرار بود انقلاب آغازگاه یک تغییر اجتماعی بنیادین باشد، باید در ورزش هم تجلی می‌یافت.

۱. کیهان ورزشی، شماره ۱۳۱۰، ۲۱ مهر ۱۳۵۸.

۲. کیهان ورزشی، شماره ۱۳۲۶، ۱۳ بهمن ۱۳۵۸.

باین همه از همان نخستین روزهای پس از پیروزی انقلاب، ورزش در قالب فعالیت‌های پراکنده در سراسر کشور در جریان بود. فوتبال در روزهای «بی‌دولتی» و آشفتگی ساختارهای بوروکراتیک، شکلی نادر - هرچند موقتی - از «مردمی‌بودن» را تجربه کرد. تیم‌ها و فوتبالیست‌های حرفه‌ای به زمین‌های محلات می‌رفتند و در حضور مردم همان مناطق با تیم‌های محلی مسابقه می‌دادند؛ مسابقاتی که بسیاری از آن‌ها حتی در حد یک خبر در رسانه‌ها بازتاب نداشت. به سرعت روشن شد که سیاستمداران و مدیران ورزش و روزنامه‌نگاران منتقد، ایده و برنامه مشخصی برای تغییر ندارند. فقدان طرح و برنامه انقلابی برای ورزش به اعتراض شدید کسانی منجر شد که به دگرگونی بنیادین ساختار ورزش در «ایران انقلابی» امید بسته بودند. کیهان ورزشی که آن زمان به دست روزنامه‌نگاران دارای گرایش چپ غیرمذهبی منتشر می‌شد در سرمقاله‌اش نوشت: «کجاست آن برنامه‌های تحول‌آفرین و کجایند آن مردان در راه؟»^۱

اعتراض به مقررات و مناسبات «بازمانده از دوره طاغوت»، مضمون تکراری گفتار انقلابی درباره ورزش در تقریباً همه طیف‌ها بود. در همان نخستین روزهای پس از پیروزی انقلاب فوتبال مایه نگرانی شده بود. پس از جنجال و خشونت تماشاگران بازی پاس - راه آهن و درگیری آنان با مأموران انتظامی، یکی از روزنامه‌نگاران ورزشی که انتظار داشت «روح انقلاب» در میدان فوتبال هم حلول کرده باشد با لحنی مرثیه‌خوان نوشت:

«حالا که دیگر میان مردم و مأموران آن جبهه‌بندی و شکاف عمیق نیست؛ حالا که دیگر از طنین شعارها در اجتماعات می‌شنویم همه برادرند و یکپارچه؛ حالا که دیگر رفتار مأموران انتظامی با مردم به راستی عوض شده و جای ضربه‌های باتون و فحش و ناسزا را تذکرات برادرانه و جمله‌های مهرآمیز و مؤدبانه گرفته... چرا تنش میان بازیکنان و عوامل فوتبال با مأموران؟»^۲

این نویسندگان انتظار داشتند آن شکل از همبستگی که به‌زعم آنان انقلاب با خود آورده بود، در استادیوم‌های فوتبال هم ظاهر شود؛ اما نه فقط چنین نبود، بلکه فضای استادیوم‌ها در دو سه سال نخست پس از پیروزی انقلاب از نوعی پرخاشگری و به نحو خفیف‌تری خشونت آکنده بود. هرچند در نمونه‌های کم‌شمارتری مسئولان می‌توانستند تماشاگران را به خواندن سرودها و شعارهای انقلابی ترغیب کنند. چنانکه گفته شد، پرسش و مسئله اصلی این تحقیق معطوف به دغدغه‌ها، مواجعات و سیاست‌هایی است که دولت پساانقلابی را به میدان فوتبال مرتبط می‌ساخت. در هرکدام از مقوله‌هایی که در ادامه از آن‌ها سخن می‌گوییم، ایده‌ها و برنامه‌ها یا تئوری و پرکسیس در بافت اجتماعی درهم آمیخته‌اند. بدین سان، هنگامی که بر سر جایگاه اجتماعی فوتبال مناقشه‌ای درمی‌گیرد، مسئله فقط آرمان‌ها یا ایدئولوژی سیاست‌گذاران جدید نیست، بلکه مناسبات نیروها (اجتماعی و سیاسی و بین‌المللی و مادی و روزمره) و خصوصیات عینی میدانی که از پیش شکل گرفته است در کنار هم تعیین‌کننده‌اند. در چنین پس‌زمینه‌ای، مواجهه دولت پساانقلابی با میدان فوتبال را می‌توان در قالب ۴ مقوله اصلی تحلیل کرد:

۱. کیهان ورزشی، شماره ۱۳۲۴، ۲۹ دی ۱۳۵۸

۲. کیهان ورزشی، شماره ۱۳۱۴، ۱۹ آبان ۱۳۵۸.

۴-۱. ابهام در سیاست اجتماعی فوتبال^۱

بنیان‌گذار جمهوری اسلامی در سال ۴۳ ترویج فوتبال را هم در زمره انحرافات سیاست مدرنیزاسیون پهلوی گنجانده بود: «اگر ما مرتجعیم، بفرمایید. شمای مترقی دارید دسته‌دسته این بیچاره‌ها را، این جوان‌های ما را از بین می‌برید. مدارس یک مدارس صحیحی نیست که انسان بتواند به آن‌ها اطمینان داشته باشد. برنامه‌هایتان یک برنامه استعماری است؛ همه‌اش بازی، همه‌اش فوتبال، همه‌اش چه. سایر ممالک هم این‌طوری است؟ پس این‌ها را کی درست کرده؟ پس این طیاره‌ها را کی درست کرده؟...» (صحیفه امام، ج ۱، ص ۳۰۴).

این گفتار در آن زمان بر بیشتر نیروهای سیاسی مخالف حکومت پهلوی مسلط بود.

از دید انقلابیون، میدان ورزش میراث برجای مانده از حکومت پهلوی و بیش از حد پرزرق و برق بود و باید دگرگون می‌شد. پس عجیب نبود که اسماعیل داوودی شمس در فروردین ۱۳۶۲ و هنگام انتصابش به‌عنوان رئیس سازمان تربیت بدنی، ورزش را «بخشی از انقلاب فرهنگی» در ایران معرفی کرد و تأکید کرد که ورزش «نباید به‌عنوان هدف و شغل مطرح باشد».^۲ اما نقطه شروع تحول کجا بود؟ مسئله اصلی فراتر از تعویض مدیران و انحلال برخی باشگاه‌ها، تغییر در مناسبات اصلی بود. از آنجا که در ورزش‌های حرفه‌ای یا نیمه حرفه‌ای مانند فوتبال، باشگاه مهم‌ترین نهاد به شمار می‌آمد، مدیران جدید ورزش در پی تغییر در نوع فعالیت باشگاه‌ها برآمدند. حسین شاه‌حسینی نخستین رئیس سازمان ورزش پس از انقلاب که عضو شورای مرکزی جبهه ملی بود، باشگاه‌های ورزشی را به قمارخانه تشبیه کرد و از ملی کردن آن‌ها خبر داد.^۳ به گفته شاه‌حسینی: «چون به ورزش آماتوری معتقد هستیم، تمام قراردادهای فوتبال لغو گردید تا به موقع مورد بررسی قرار گیرد و مجدداً در مورد آن‌ها فکر تازه‌ای بشود».^۴

گروهی از روزنامه‌نگاران چپ‌گرای ورزشی خواست‌هایی مانند «اداره شورایی ورزش» را مطرح کردند؛^۵ اما این خواست‌ها -همچون صداهای حاشیه‌ای عرصه سیاست و هنر و...- به ایده و جریان اصلی بدل نشد. این گروه که در آغاز نشریه کیهان ورزشی را در اختیار داشت، بیش از دیگران به ایده بازسازی انقلابی ساختار ورزش ایران باور داشت.

دو باشگاه محبوب فوتبال، پرسپولیس و تاج، پس از کش و قوس‌های فراوان و تغییر در نام و ساختار مدیریتی تحت مالکیت دولت درآمدند. بسیاری از نهادهای انقلابی و دولتی نیز به باشگاه‌داری در فوتبال روی آوردند؛ اما بازهم ظاهراً نفی فوتبال حرفه‌ای به‌طور کامل ممکن نبود. ناصر نوآموز رئیس فدراسیون فوتبال در مهر ۱۳۵۸ اعلام کرد که سازمان ورزش «به فوتبال نیمه‌آماتوری رضایت داده است».^۶

۱. واژه سیاست اجتماعی در این متن با تساهل و در ارجاع به رویکرد و جهت‌گیری اجتماعی کلی فوتبال و جایگاهش در کلیت نظام اجتماعی به کار رفته است.

۲. کیهان ورزشی، شماره ۱۴۸۵، ۲۰ فروردین ۱۳۶۲

۳. کیهان ورزشی، شماره ۱۳۲۴، ۲۹ دی ۱۳۵۸.

۴. روزنامه اطلاعات، ۳ اردیبهشت ۱۳۵۸.

۵. کیهان ورزشی، شماره ۱۳۱۰، ۲۱ مهر ۱۳۵۸.

۶. کیهان ورزشی، شماره ۱۳۱۱، ۲۸ مهر ۱۳۵۸.

به نظر چنین می‌آید که در خط‌مشی جدید باشگاه‌های خصوصی جایی ندارند. رئیس سازمان تربیت‌بدنی تأکید کرد سیاست کلی این است که همه باشگاه‌ها زیر نظر سازمان قرار گیرند و از معدود «باشگاه‌های غیردولتی» تنها به شرط حرکت در چهارچوب خط‌مشی سازمان حمایت خواهد شد.^۱ اما جز دولتی کردن باشگاه‌ها، خط‌مشی کلی ورزش نامعلوم بود. در تیر ۱۳۶۲ مسئولان جدید هیئت فوتبال تهران در «مصاحبه مهم مطبوعاتی» اعلام کردند که به نیت «قرارگرفتن فوتبال در خط جمهوری اسلامی» دفتر تبلیغات اسلامی هیئت فوتبال استان تهران تشکیل شده است. به گفته مسئولان فوتبال تهران: «باید فوتبال را طوری آغاز کنیم که مسئولان جمهوری اسلامی با آن به‌عنوان یک ورزش مفید برخورد کنند». آنان ضمناً اعلام کردند که «برای گرفتن خط فکری و ورزشی در جمهوری اسلامی در پی دیدار با مسئولان کشورند».^۲ اما سیاست ورزش بر خود مسئولان هم روشن نبود. رئیس سازمان تربیت‌بدنی در اردیبهشت ۱۳۶۲ اعلام کرد که جمهوری اسلامی ورزش را در جهت تکامل و اهداف انقلابی می‌خواهد، اما دولت هنوز میان سرمایه‌گذاری بر ورزش قهرمانی (اصطلاحی که بعداً رایج شد) و ورزش عمومی (یا همگانی) یا هر دو تصمیمی نگرفته است.^۳ چند ماه بعد، دولت «ضوابط و خطوط کلی ورزش در جمهوری اسلامی ایران» را اعلام کرد که چند مورد مرتبط آن از این قرار است:

- حاکمیت ارزش‌های اسلامی و رعایت اصول تربیتی و موازین اخلاقی اسلام؛
- عمومی نمودن ورزش و طرد روحیه قهرمان‌پروری و جلوگیری از انحصارگرایی؛
- تکیه بر ورزش‌هایی که روحیه سلحشوری و رزمندگی را در مردم افزایش می‌دهد.^۴

اما این‌ها به معنای حل مسئله نبود. مهم‌ترین ورزش یعنی فوتبال همچنان از باشگاه‌های محبوب قدیمی و ستاره‌های نامدار پیشین اعتبار می‌گرفت و تماشاگران هم کمابیش به سیاق گذشته رفتار می‌کردند. از انقلاب فرهنگی در فوتبال خبری نبود و کسی هم ایده‌ای برایش نداشت. در چنین پس‌زمینه‌ای رئیس سازمان تربیت‌بدنی در شهریور ۱۳۶۲ اعلام کرد که: «فوتبال زیر یک علامت سؤال بزرگ است. این فوتبال باید درست شود. در کل ورزش هم ما گفتیم خط‌مشی ما زدودن آثار طاغوتی و آوردن خط‌مشی اسلامی است».^۵ اما همان‌طور که تعریف دانشگاه اسلامی، سینمای اسلامی، تناتر اسلامی و جز آن بسیار بغرنج از آب درآمد، تدوین خط‌مشی اسلامی در ورزش و فوتبال هم به‌دشواری برخورد. ذکر کلیاتی درباره اخلاق پهلوانی و نقل خاطراتی از تختی و پوریای ولی، نمی‌توانست جایگزین سیاست و خط‌مشی شود.

اما واقعیت این است که نه‌فقط مسئولان ورزش، بلکه طیف قدیمی نویسندگان ورزشی ایران هنوز تکلیفشان با فوتبال مشخص نبود. هم‌زمان با برگزاری جام جهانی ۱۹۸۶ مکزیک و در زمانی که جهانیان مسحور هنرنمایی دیگو مارادونا بودند، رسانه‌های ورزشی و غیرورزشی ایران در پشت‌صحنه جام جهانی

۱. کیهان ورزشی، شماره ۱۴۳۱، شنبه ۱۵ اسفند ۱۳۶۰.

۲. کیهان ورزشی، شماره ۱۴۹۸، ۱۸ تیر ۱۳۶۲.

۳. کیهان ورزشی، شماره ۱۴۸۸: ۱۰ اردیبهشت ۱۳۶۲.

۴. روزنامه اطلاعات: ۲ آبان ۱۳۶۲.

۵. کیهان ورزشی، شماره ۱۵۰۷، ۱۹ شهریور ۱۳۶۲.

چیزی بیش از نبرد تیم‌های فوتبال را می‌جستند. آنان جام جهانی را قطعه‌ای از پازل بزرگ‌تر بازی قدرت‌های مسلط جهانی می‌دیدند. به‌زعم آنان، اصل برگزاری چنین رقابت پرهیاهویی به قصد سرگرم کردن جهانیان، ترمیم غرور تحقیرشده مردمان تحت ستم و عقب‌افتاده با هدف تثبیت نظم جهانی و به عبارت جامعه‌شناسان انتقادی ورزش بازتولید مناسبات سلطه در مقیاسی جهانی بود. حتی قهرمانی آرژانتین و درخشش الجزایر نیز بخشی از پروژه فریب مردمانی است که دل‌خوش به پیروزی در زمین فوتبال، دهشت نظام جهانی سلطه را از یاد می‌برند. گاه حتی بزرگنمایی جام جهانی ترفندی برای به حاشیه بردن انقلاب و جنگ تلقی می‌شد.^۱ توجه به این نکته ضروری است که وقتی از ابهام در سیاست اجتماعی ورزش در ایران پس‌انقلاب سخن می‌گوییم، به‌هیچ‌روی بدان معنا نیست که نسخه‌هایی آماده و شسته‌رفته - مثلاً با نظر به تجربه کشورهای دیگر یا مطابق اصول علمی و فنی - وجود داشته که از آن‌ها تخطی شده است. روشن است که این نوع سیاست فرهنگی و اجتماعی بری از تناقض و ابهام نه‌فقط در کشوری تازه انقلاب کرده، بلکه در هیچ کجا امکان تحقق ندارد. هیچ شکلی از سیاست فرهنگی در هیچ عرصه‌ای در ایران پس‌انقلاب نمی‌توانست عاری از تناقض و ابهام باشد. بحث صرفاً بر سر ابهام در گرایش‌های اجتماعی است که به گمان ما این خود برآمده از ساختارهای کلان و علائق/منافع نیروهای اجتماعی مسلط بود.

۴-۲. صدور انقلاب

سیاست اجتماعی ورزش در هاله‌ای از ابهام بود، اما ظاهراً در این تردیدی نبود که ورزش می‌تواند زبان‌گویی برای معرفی ارزش‌های نظام جدید به جهانیان باشد. سال‌های آغازین انقلاب، سال‌های رواج ایده صدور انقلاب بود و آنچه بلافاصله در ورزش نظر مسئولان را به خود جلب کرد نقشی بود که می‌توانست در صدور انقلاب بازی کند. ورزشکاران می‌بایست به‌عنوان نمایندگان نظام اسلامی و جامعه انقلابی ایران در آورده‌گاه‌های بین‌المللی بر حقانیت این انقلاب صحه بگذارند و ارزش‌ها و آموزه‌های انقلاب را به جهانیان معرفی کنند.

اما این ایده تا حدی متناقض بود، زیرا «انقلابی بودن» گاه به کناره‌گیری از میدان‌های مهم ورزشی جهان منجر می‌شد؛ چنانکه ایران در دهه ۶۰ حضور اندکی در رقابت‌های جهانی داشت. ایران همچون کشورهای غربی - در اعتراض به تصرف خاک افغانستان به دست ارتش شوروی - المپیک ۱۹۸۰ مسکو و همچون بلوک شرق المپیک ۱۹۸۴ لس‌آنجلس را تحریم کرد. جالب آنکه ندای تحریم المپیک در محافل ورزشی ایران حتی پیش از آن‌که در غرب سخنی از تحریم المپیک ۱۹۸۰ گفته شود، برخاست؛ آن‌هم نه به دلایل صرفاً سیاسی، بلکه از سر مخالفت با منطق بازی‌های المپیک. اما مشکل المپیک چه بود؟ این نقل‌قول به شکل گویایی آن را بازتاب می‌دهد:

«المپیک اگر برای به‌اصطلاح ابرقدرت‌های جهان صحنه نمایش قدرت و هنرنمایی است، برای کشورهای محروم و استثمارشده مسلخی است که فوج‌فوج قربانی شوند و نه‌مانده»

۱. کیهان ورزشی، شماره ۱۶۳۹، ۳ خرداد ۱۳۶۵.

غرورشان نیز بر باد رود، مکان شومی است که محرومان جهان هرگز نخواهند توانست در قد و قواره آن ظاهر شوند و به حریم حدنصاب‌هایش تجاوز کنند»^۱.

ایران به سبب اختلاف با فیفا از دور مقدماتی جام جهانی ۱۹۸۲ و ۱۹۸۶ نیز کناره گرفت. در این سال‌ها تیم ملی تنها در بازی‌های آسیایی و جام ملت‌های آسیا شرکت کرد و به موفقیت مهمی هم دست نیافت. مسئولان ورزش به صراحت تأکید می‌کردند که هدف اصلی از شرکت در رقابت‌های ورزشی، صدور انقلاب است و این یکی از ملاک‌های انتخاب ورزشکاران خواهد بود. مثلاً رئیس سازمان تربیت بدنی درباره چگونگی «صدور انقلاب اسلامی» در بازی‌های آسیایی ۱۹۸۲ دهلی گفت: «ما ورزشکارانی را انتخاب می‌کنیم که علاوه بر تخصص، مکتبی هم باشند»^۲. اما گذشته از مسائل دیگر، قوانین و رویه‌های فدراسیون‌های بین‌المللی مانعی در برابر تبلیغات سیاسی مستقیم تیم‌های ایرانی در رقابت‌های بین‌المللی - حمل عکس و پرده و شعارهای سیاسی - بود و به محرومیت برخی از این تیم‌ها منجر شد.^۳ به مرور، ایده صدور انقلاب با این سیاست جایگزین شد که ورزشکاران «تصویری مثبت» از ایران - و طبعاً نظام سیاسی - در «میدان‌های بین‌المللی» ارائه کنند. این سیاست که به نوعی عدول از رادیکالیسم پیشین بود، کمابیش بیانگر همان کارکردی است که بیشتر کشورها از تیم‌های ورزشی‌شان انتظار دارند.

۳-۴. سوپرکتیویته نوین؛ تربیت سوژه انقلابی

احتمالاً مقوله‌ای که در بازخوانی مواجهه دولت و سیاست پساانقلابی با فوتبال نقش نوعی گره‌گاه را بر عهده دارد، تربیت سوژه انقلابی است. چشمداشت مشترک همه طیف‌های درون نظام و همه مسئولان کشور از ورزش، نقشی بود که باید در پرورش جسم و روح ایفا می‌کرد. تقریباً در همه سخنان و «توصیه‌های مسئولان» یا سخنگویان و نمایندگان گفتار رسمی علاوه بر کارکرد نمایان ورزش یعنی پرورش جسم، به نقش آن در پرورش روح و تزکیه نفس نیز اشاره می‌شود. برای نمونه، اولین رئیس جمهور، ابوالحسن بنی‌صدر که به روایت خودش از میان همه ورزشکاران داخلی و خارجی تنها نام تختی و یکی دو کشتی‌گیر ایرانی را شنیده بود، به ورزشکاران توصیه می‌کرد «به تهذیب اخلاق و روح پردازند و خود آن‌ها الگوی انسان نویی باشند»^۴.

۱. کیهان ورزشی، شماره ۱۳۲۱، ۸ دی ۱۳۵۸. شاهرخ مسکوب، روشنفکر برجسته ایرانی، حتی سال‌ها بعد چنین نظری داشت. او هم‌زمان با بازی‌های المپیک ۱۹۹۲ بارسلون در یادداشت‌های روزانه‌اش درباره این بازی‌ها چنین نوشت: «جشن و مهمانی پولدارها که فقرا هم از در پشتی خودشان را داخل کرده‌اند» (مسکوب، ۱۳۷۹: ۵۲۲).

۲. کیهان ورزشی، شماره ۱۴۶۰، ۱۰ مهر ۱۳۶۱. جالب آنکه در همین مسابقات چند فوتبالیست ارزشی تیم ملی فوتبال با کتک‌زدن داور مسابقه ایران - کویت «موجب توهین تماشاگران به جمهوری اسلامی شدند» (کیهان ورزشی، شماره ۱۴۷۲: ۴ دی ۱۳۶۱). این بازیکنان پس از بازگشت به ایران مدعی شدند که داور مسابقه با انقلاب اسلامی دشمنی داشته است!

۳. به‌عنوان یک نمونه، در آذر ۱۳۶۲، بالابردن عکس و شعارهای سیاسی در رقابت‌های تکواندو قهرمانی جهان و اعتراض برگزارکنندگان مسابقه‌ها به آن در کنار اعتراض به داوری‌ها جنجال بزرگی به راه انداخت. در نهایت، تیم ایران از این بازی‌ها اخراج شد: کیهان ورزشی، شماره ۱۵۱۹، ۱۲ آذر ۶۲.

۴. کیهان ورزشی، شماره ۱۳۲۴، ۲۹ دی ۱۳۵۸.

مسئولان به تدریج دریافته‌اند که مسئله ورزش بیش از پرورش جسم و تزکیه روح است. ورزش قرار بود در کنار دانشگاه و مدرسه و نهادهای مذهبی در «انقلاب فرهنگی» مشارکت کند و در کار تولید سوژه مسلمان انقلابی یا همان «انسان نو» باشد. بازیکنان، مربیان و تماشاگران باید مطابق اصول و آموزه‌های «مکتبی» رفتار می‌کردند. از قضا این همان چیزی بود که بی‌درنگ مسئله‌ساز شد؛ زیرا نه فقط رفتارهای بازیکنان و تماشاگران در بسیاری از ورزشگاه‌ها و به‌ویژه استادیوم‌های فوتبال با چنین سوژه‌ای انطباق نداشت،^۱ بلکه آن‌ها گاه به‌صراحت از خط قرمزها عبور می‌کردند.^۲

نفی «ستاره‌سالاری» یکی از اصول سیاست فرهنگی دهه ۶۰ بود که در سینما و تئاتر و موسیقی و تلویزیون و فوتبال دنبال می‌شد.^۳ چنانکه در نقل قول‌های پیشین دیدیم، در گفتار انقلابی ستاره‌ها از ارکان خط‌مشی ورزش طاغوتی پیش از انقلاب تلقی می‌شدند. انقلاب طبق تعریف سوژه‌ای جمعی برمی‌سازد که با قهرمانان فردی از نوع ستارگان ورزشی میانه‌ای ندارد. «سوژه جمعی» انقلاب را پیش می‌برد و رهبران نیز معمولاً خود را یکی از بی‌شماران معرفی می‌کنند. از این نظر، شاید داستان فتح‌نامه مغان که در آذر ۱۳۵۹ نوشته شده است نمونه‌گویی باشد (گلشیری، ۱۳۸۰). داستانی که راوی آن «ما» است؛ مای انقلابی؛ اول‌شخص جمع. سوژه انقلابی باید به جذابیت ستارگان ورزشی پشت می‌کرد. این فضا برای مدتی ستارگان ورزشی را از کانون توجه رسانه‌ها دور کرد، چنانکه گاه مردم با نشریات ورزشی تماس می‌گرفتند تا بدانند فلان بازیکن مشهور فوتبال آیا در کشور است یا به خارج رفته؟ آیا از فوتبال خداحافظی کرده یا خیر؟ صدای ستاره‌ها چندی در هیاهوی انقلاب محو شد، اما این دوره چندان دیری نپایید.

در اوان انقلاب، در نشریات ورزشی و به قلم روزنامه‌نگاران معتبری که از کلیت فوتبال هم دفاع می‌کردند، رفتار فوتبالیست‌ها و مربیان حرفه‌ای پیش از انقلاب تقبیح و خواسته‌های مالی و رفاهی آنان ناشایست شمرده می‌شد.^۴ «سرطالی و پاطالی نمی‌خواهیم» یکی از شعارهای معترضانی بود که در بهمن ۱۳۵۸ اردوی تیم ملی را در بوشهر به تعطیلی کشاندند. قانون موسوم به ۲۷‌ساله‌ها که حضور بازیکنان بالای ۲۷ سال در تیم ملی را ممنوع کرد، تلاشی عملی برای حذف ستارگان فوتبال پیش از انقلاب بود.^۵

۱. در فضای انقلابی، چشم‌داشت‌ها از تماشاچیان هم تغییر کرده بود. مثلاً رویکرد رادیکال شعارهای معمول تماشاچیان را برنمی‌تابید و به کنایه می‌نوشت: «تماشاگران پرسپولیس به‌جای مرگ بر آمریکا، مرگ بر ممیز (داور مسابقه) می‌گفتند». کیهان ورزشی، شماره ۱۴۳۲، ۲۲ اسفند ۱۳۶۰.

۲. درباره رفتار ناهنجار تماشاگران فوتبال نوشته‌های زیادی در رسانه‌های مختلف منتشر می‌شد. رک به یک نمونه از «درد دل یک تماشاگر فوتبال با نشریه کیهان ورزشی»: «هفته گذشته شاهد بودم که گروهی از تماشاگران پس از بازی دست به راهپیمایی زده و با شعارهایی متفاوت و برخلاف شعارهای امت و جامعه انقلابی فضای اطراف ورزشگاه شیرودی را آلوده ساختند». کیهان ورزشی، شماره ۱۵۱۱، ۲۶ مهر ۱۳۶۲.

۳. یکی از مسئولان فرهنگی آن دوره، مقابله با «قهرمانان» و «سلبریتی»‌های سینمایی و ورزشی را از اولویت‌های مسئولان در دهه ۶۰ می‌داند (کلهر، ۱۳۹۳).

۴. کیهان ورزشی، شماره ۱۳۱۱، ۲۸ مهر ۱۳۵۸.

۵. تیترو صفحه اول کیهان ورزشی ۴ اردیبهشت همراه با علامت تعجب به همین طرح اختصاص یافت: «ورزشکاران بالای ۲۷ سال از شرکت در مسابقات منع شدند» (شماره ۱۴۳۶). این طرح و گستره شمول آن -سطوح ملی یا باشگاهی؟- از ابتدا گرفتار ابهام بود و شامل ورزشکاران موردتائید هم نشد. پس از چندی هم بی‌سروصدا کنار گذاشته شد.

علاوه بر این، حضور لژیونرها - یعنی چندین ستاره مشهور فوتبال - در تیم ملی ممنوع شد.^۱ سیاست عدم تبلیغ ستارگان ورزشی کم و بیش جنبه رسمی داشت. نشریه کیهان ورزشی در آذر ۱۳۶۲ در پاسخ به خواننده‌ای که خواستار انتشار عکس فوتبالیست‌ها شده بود نوشت: «مجاز نیستیم و تمایلی هم نداریم که عکس تکی و پوستری قهرمانان را چاپ کنیم».^۲

اما سیاست «منع ستاره‌سازی» در ورزش حتی کم‌تر از عرصه‌هایی مانند سینما دوام آورد و به سرعت رنگ باخت. در همان بوشهر که جوانان انقلابی اردوی تیم ملی را تعطیل کردند، تنها دو سال بعد - و در جریان چند بازی دوستانه پرسپولیس - از علی پروین همچون قهرمانی افسانه‌ای استقبال شد، آن قدر که تماشاگران پیش از سوت پایان بازی به انگیزه «دیدن پروین» به زمین مسابقه هجوم می‌آوردند و پلیس راهی برای کنترل آنان نمی‌یافت. کنترل ذهن‌ها و بدن‌ها و پرورش سوژه انقلابی در میدان ورزش قرین موفقیت نبود. هر چند میدان از ورزشکاران و مربیان سازگار با الگوهای رسمی خالی نماند، اما در کل تغییر بنیادینی رخ نداد. فضای استادیوم‌ها تغییر نکرد، سرمایه‌های نمادین پیش از انقلاب، بازیکنان و باشگاه‌های محبوب، کمابیش جایگاهشان را حفظ کردند و رقابت‌ها و شعارها و معیارها همان ماند که پیش‌تر بود؛ و هر چه به پایان دهه ۶۰ نزدیک‌تر می‌شدیم حتی خواست تربیت سوژه انقلابی هم کم‌رنگ‌تر شد و در پایان دهه دیگر کمتر نشانی از آن باقی مانده بود. اگر ستاره‌ها در سینما در پایان دهه ۶۰ و با فیلم‌هایی مانند عروس به عرصه بازگشتند، در فوتبال پس از وقفه اندکی که برخاسته از فضای انقلاب و جنگ بود در همان سال‌های آغازین دهه ۶۰ موقعیت پیشین را بازیافتند.

۴-۴. فوتبال؛ رقیب ارزش‌ها

چنان‌که پیش‌تر گفته شد، پس از پیروزی انقلاب ورزش مردان به حیات خود ادامه داد؛ اما در نیمه‌های دهه شصت به موازات آنکه فوتبال چهره مردم‌پسند و پرهیاهویش را آشکار کرد، تردیدها نیز از نوسر برآورد. به‌ویژه آنکه به نظر می‌رسید فوتبال نه تنها اعتنایی به ارزش‌ها و آرمان‌های نظام سیاسی ندارد، بلکه گاه در هیئت رقیبی بی‌ملاحظه ظاهر می‌شود. در شرح مقوله‌های پیشین دیدیم که نه «سیاست اجتماعی فوتبال» روشن بود و نه تولید سوژگیوتیته نوین در میدان فوتبال یا به‌واسطه میدان فوتبال به جایی رسید. این وضعیت می‌توانست فوتبال را به عرصه بالقوه ددرس‌سازی بدل کند.

یکی از لحظه‌های مهم فوتبال در سال‌های پس از انقلاب، در هجدهم دی ۱۳۶۱ رقم خورد که صد هزار نفر برای تماشای مسابقه پرسپولیس و استقلال به ورزشگاه آزادی آمدند و رکورد مسابقات باشگاهی را شکستند؛ و تازه این به‌غیر از آن جمعیتی بود که بلیت به دست یا بدون بلیت پشت درهای بسته استادیوم ماندند. فدای آن روز کیهان ورزشی نوشت: «شاید با این جمعیت اهمیت مسابقه پرسپولیس و استقلال

۱. در این زمان چند بازیکن تیم ملی که در جام جهانی ۱۹۷۸ آرژانتین حاضر بودند در لیگ حرفه‌ای آمریکا با در کشورهای منطقه بازی می‌کردند.

۲. کیهان ورزشی، شماره ۱۵۲۱، ۲۶ آذر ۱۳۶۲.

۳. کیهان ورزشی، شماره ۱۴۲۱، ۵ دی ۱۳۶۰.

برای طرفداران فوتبال و برنامه‌ریزان مشخص شود». موج گرایش به فوتبال در ماه‌های بعدی چنان مشهود بود که رئیس سازمان تربیت بدنی از رسانه‌ها خواست «از فوتبال کم‌تر بنویسند و به فوتبال کمتر توجه کنند». رسانه‌ها نه فقط این خواست را جدی نگرفتند، بلکه متقابلاً از سازمان تربیت بدنی خواستند: «با ایجاد زمینه‌ای برای گسترش دیگر ورزش‌ها به‌ویژه ورزش‌های پایه‌ای و اسلامی آنان را در کنار فوتبال قرار دهد»^۱. اما آنچه بیش از این سوءظن به فوتبال را برمی‌انگیخت، رفتار و گفتار تماشاگران در استادیوم‌ها بود. این رفتار به‌تأویب در سراسر دهه ۶۰ ادامه یافت. تماشاگران در استادیوم‌های فوتبال - و تا حدی ورزش‌های دیگر - از ایدئال رسمی انضباط انقلابی تخطی می‌کردند. در سال‌های نخست دهه ۶۰، پرخاشگری، فحاشی به داوران و بازیکنان تیم حریف، کتک‌کاری در سکوها و حتی هجوم به داخل زمین بارها، در گوشه و کنار کشور، تکرار شد. مسئولان ورزش و گاه شخصیت‌های غیرورزشی بارها به این رفتار «طاغوتی» و «غیرانقلابی» تماشاگران اعتراض کردند^۲. چندین بازی در پی هجوم تماشاگران به زمین مسابقه نیمه‌تمام ماند. یک‌بار پلیس در اعتراض به این رفتارها از تأمین امنیت بازی‌ها عذر خواست^۳ و بار دیگر داوران اعتصاب کردند^۴. فدراسیون فوتبال در دهم آبان ۱۳۶۲ در واکنش به رفتار و شعارهای تماشاگران پرسپولیس در بازی با اکباتان، آنان را به «سعی در تحت‌الشعاع قراردادن مسائل جنگ به مسائل انحرافی زیر لوای طرفداری از پرسپولیس» متهم کرد^۵. به‌رغم تذکرها و تهدیدهای مسئولان و توصیف «خاطیان» به‌عنوان «مزدور و معلوم‌الحال»^۶ و «عناصر ناهنجار در جامعه انقلابی»، تغییر ملموسی در فضای استادیوم‌ها رخ نداد. گستره پرخاشگری و خشونت تقریباً همه رشته‌ها و همه کشور را در برمی‌گرفت، هرچند در استادیوم‌های فوتبال بیشتر به چشم می‌آمد و دائماً تکرار می‌شد. خشونت در استادیوم‌ها تا حدی در همان سال‌های آغازین دهه ۶۰ فروکش کرد، اما پرخاشگری و فحاشی به سنتی دیرپای در استادیوم‌های فوتبال ما بدل شد.

خشونت و اوباشگری تماشاگران، همواره مسئله رایجی در بسیاری کشورها بوده است و در ایران هم هرچند تا آن زمان نادر و کم‌شمار بود، نمی‌توانست پدیده اجتماعی خارق‌العاده‌ای تلقی شود؛ اما مشکل این بود که این رفتارها از تصویر دلخواه جامعه انقلابی بیرون می‌زد. گاه تماشاگران حتی بی‌واسطه‌تر در تقابل با ارزش‌های نظام سیاسی قرار می‌گرفتند. به‌عنوان نمونه، در آبان ۱۳۶۰ و پس از لغو مسابقه پرسپولیس و اکباتان «به علت راهپیمایی سراسری در اعتراض به طرح آمریکایی فهد»، تماشاگرانی که روز قبل برای تماشای مسابقه دیگری به ورزشگاه شیرودی آمده بودند شعارهای تندی علیه سرپرست سازمان تربیت بدنی

۱. کیهان ورزشی، شماره ۱۵۲۱: ۲۶ آذر ۶۲.

۲. برای یک نمونه نگاه کنید به سخنان رئیس سازمان تربیت بدنی در خرداد ۱۳۶۲ (کیهان ورزشی، شماره ۱۴۹۲، ۷ خرداد ۱۳۶۲).

۳. روزنامه اطلاعات، ۵ اردیبهشت ۱۳۶۲.

۴. یکی از جنجال‌های داوری در بازی پرسپولیس - شاهین در اردیبهشت ۶۲ رخ داد که به تعلیق موقت بازی‌های پرسپولیس انجامید (روزنامه اطلاعات ۷ و ۸ و ۱۰ اردیبهشت ۱۳۶۲).

۵. روزنامه اطلاعات، ۱۰ آبان ۱۳۶۲.

۶. روزنامه اطلاعات، ۵ اردیبهشت ۱۳۶۲.

سر دادند.^۱ این رفتار و شعارهای تماشاگران به مخالفت با «ارزش‌ها» تعبیر شد؛ اما نمونه مهم‌تر زمانی رخ داد که پس از لغو مسابقه دو تیم پرسپولیس و پاس تماشاگران خشمگین ضمن تخریب در استادיום و خیابان‌های اطراف، شعارهایی خارج از عرف نظام سیاسی سر دادند. این حادثه دست‌کم ۲۰ معجروح برجای گذاشت. این رفتار چنان غافلگیرانه بود که با عنوان «اغتشاش» به صفحه یک روزنامه‌های سراسری راه یافت.^۲ مسابقات باشگاه‌های تهران در سال ۶۳ که تازه در آغاز راه بود، تعطیل شد. روزنامه کیهان - که در آن زمان به جناح «چپ خط امام» نزدیک بود- در سلسله نوشتارهایی به تحلیل این حادثه پرداخت و انتقاد از وضعیت فوتبال ایران را به «مفسرین ورزشی» و «مربیان» که برای پذیرش مربیگری تیم ملی شرط می‌گذارند» تسری داد. در ارزیابی این روزنامه: «هنوز در ورزش فرصت هرس کردن شاخه‌های زائد و علف‌های هرز فراهم نشده است».^۳ در این گیرودار، مسئولان ورزش که از دو سال پیش بارها تماشاگران را به تعطیلی مسابقات تهدید کرده بودند^۴ این بار که ابعاد سیاسی ماجرا گسترده‌تر شد چاره‌ای نیافتند جز تعطیلی کامل مسابقات. حتی بدون چنین وقایعی نیز فوتبال در معرض بدبینی بود.

آنچه «فوتبال‌زدگی» خوانده می‌شد، بارها در رسانه‌ها و تریبون‌های آن سال‌ها دستمایه نقد و حتی تحقیر قرار گرفت.^۵ در یکی از نمونه‌های جنجالی، محسن قرائتی در برنامه «درس‌هایی از قرآن» به فوتبال و فوتبالیست‌ها و گرم‌شدن دوباره تنور رقابت پرسپولیس - استقلال شدیداً تاخت. سخنان او بازتاب زیادی در افکار عمومی و رسانه‌ها داشت. موافقان و مخالفان به این سخنان واکنش نشان دادند.^۶ در یک نمونه مشهور دیگر، روزنامه جمهوری اسلامی پنج‌شنبه ۲۹ دی ۱۳۶۲ از توجه رسانه‌ها و علاقه عمومی به فوتبالی که «برای قشر قابل توجهی کعبه آمال شده» و «هیاهوی مبتذل» استقلال - پرسپولیس انتقاد کرد و نتیجه گرفت: «به این وضع تأسف‌بار باید خاتمه داد. وضعی که می‌کوشد تا فوتبال را به جای جنگ مسئله اصلی کند». شاید مهم‌ترین مشکل مخالفان با فوتبال در همین عبارت خصلت‌نمای روزنامه جمهوری اسلامی خلاصه شده است: فوتبال در لایه‌هایی از جامعه به رقیبی برای فرهنگ رسمی بدل شده بود، یا دست‌کم در زمانی که فرهنگ رسمی به شکل انحصاری بسیج اجتماعی را در کنترل داشت، فوتبال گاه و بیگاه ساز دیگری کوچک می‌کرد.^۷

۱. کیهان ورزشی، شماره ۱۴۱۶، ۳۰ آبان ۱۳۶۰.

۲. روزنامه‌های اطلاعات و کیهان ۱۸ مهر ۱۳۶۳ هر دو در تیرهای صفحه اولشان به این ماجرا اشاره کرده‌اند.

۳. روزنامه کیهان ۲۱ مهر ۱۳۶۳.

۴. در سال ۶۱ نیز مسابقات مدتی تعطیل شد. رئیس هیئت فوتبال تهران درباره از سرگیری مسابقات فوتبال باشگاه‌های تهران چنین گفته بود: «این تماشاگران را باید ارشاد کرد؛ اگر آن‌ها جنجال کنند، ناچار هستیم مسابقات را تعطیل کنیم». کیهان ورزشی، شماره ۱۴۳۴، ۲۱ فروردین ۱۳۶۱.

۵. در زمانه‌ای که از سرگرمی تهی بود، فوتبال عطش گروه‌هایی از مردم به سرگرمی را برطرف می‌ساخت و این حتی از چشم خود اهالی فوتبال هم پنهان نمانده بود (کیهان ورزشی، شماره ۱۵۰۲، ۱۵ مرداد ۱۳۶۲).

۶. کیهان ورزشی، شماره ۱۵۲۴، ۱۷ دی ۱۳۶۲.

۷. با چنین استدلالی در مرداد ۱۳۶۷ و هم‌زمان با عملیات مرصاد مسابقات فوتبال تعطیل شد: «برای آنکه اذهان عمومی و خصوصاً جوانان علاقه‌مند به فوتبال متوجه جبهه‌ها و حضور در صحنه‌های رزم و پیکار گردد». روزنامه اطلاعات، ۵ مرداد ۱۳۶۷.

بدین‌سان، گفتار مسلط مسئولان تا نیمه‌های دهه ۶۰ بر محور بی‌اعتنایی و بدبینی به فوتبال می‌چرخید، اما از حدود سال ۶۵ به مرور این نگاه تغییر می‌کند. هنوز گهگاه نگاه‌های تردیدآمیز یا انتقادی به فوتبال در تربیون‌ها و رسانه‌ها بازتاب می‌یافت،^۱ اما مسئولان ارشد سیاسی و ورزشی حالا از ورزش قهرمانی و از فوتبال دفاع می‌کردند. مثلاً رئیس کمیته ملی المپیک در پاسخ به پرسشی درباره «فوتبال‌زدگی در جامعه»، علاقه به فوتبال را طبیعی می‌شمرد: «چیز خلاف شرعی نیست که بخواهیم جلویش را بگیریم». رئیس مجلس و رئیس‌جمهور وقت نیز گرچه ورزش‌زدگی و فوتبال‌زدگی را نفی می‌کنند، در کل به ورزش قهرمانی و فوتبال روی خوش نشان می‌دهند.^۲ همین رویکرد در رسانه‌های اصلی نیز کمابیش دیده می‌شود. به‌این‌ترتیب فوتبال پدیده‌ای بود که همچنان بیرون از دایره فرهنگ رسمی تعریف می‌شد، اما حالا دیگر قابل تحمل بود و از دید مسئولان ارشد می‌توانست از حیث سیاسی و اجتماعی کارکردهایی در داخل و خارج از کشور بر عهده گیرد؛ و این پذیرش فوتبال گامی مهم به سمت شکلی از سیاست‌گذاری در سال‌های بعدی است.

۵. نتیجه‌گیری

پرسش و دغدغه اصلی ما در این پژوهش عمدتاً معطوف به رابطه دولت/مردم در میدان فوتبال بود. دولت انقلابی در فرایند بازسازی ساختار دولت پس از انقلاب، چگونه با میدان فوتبال مواجه شد؟ چه شکلی از رابطه با مردم در این میدان محقق شد؟ روشن است که نه مرزهای دولت/جامعه یک‌بار و برای همیشه تعیین می‌شود و نه مردم مقوله‌ای یک‌دست و همگن است. ما به نیت تحلیل این رابطه به سراغ خواست‌ها/ایده‌ها/خط‌مشی‌هایی رفته‌ایم که دولت در عرصه فوتبال پی گرفت. مسلماً ورزش از دید دولتمردان و سیاست‌گذاران جدید اهمیتی همپای دانشگاه و سینما نداشت؛ اما اگر قرار بود نوعی انقلاب فرهنگی یا انقلاب اجتماعی محقق شود، از قضا باید خودش را در چنین میدانی - که خصلتی توده‌ای و «مردمی» داشت و با کردارهای روزمره در هم تنیده بود- منکشف می‌ساخت.

دگرگونی بنیادین در میدان فوتبال و ارزش‌ها، مناسبات و نیروهای برساننده آن، احتمالاً جز در سایه تحقق ساختار یا صورت‌بندی اجتماعی متفاوتی میسر نمی‌شد. ایده‌ها و سیاست‌ها و برنامه‌های تحول در عرصه ورزش تنها در پرتو چنین موقعیتی معنا و حتی ضرورت می‌یافت. در غیاب تغییر رادیکال در کلیت نظم اجتماعی، تغییر بنیادین در میدان ورزش نیز ممکن نبود؛ اما تکاپوی بدیلی غیر سرمایه‌دارانه یا مدلی خارج از الگوی مدرنیزاسیون چه به لحاظ ایدئولوژیک و چه خاستگاه اقتصادی - اجتماعی خارج از ظرفیت نیروهای سیاسی رسمی بود. از این‌قرار، میدان فوتبال - در متن تاریخچه و ضربه‌ها و تحولات خاص خودش - همچون قلمروهای اجتماعی دیگر دچار دگرگونی و آشفتگی و اختلال و گاه تغییر در رویه‌ها و مناسبات میان نیروها شد، بی‌آنکه سرجمع الگوی بدیلی با اصول و آموزه‌های متفاوت به بار نشیند.

۱. مثلاً در مرداد ۱۳۶۵ حجت‌الاسلام حسینی مهری امام‌جمعه بزازجان در دیدار با مدیرکل تربیت‌بدنی بوشهر فوتبال را «یک ورزش استعماری» توصیف می‌کند که «مورد تائید اسلام نیست» (کیهان ورزشی، شماره ۱۶۴۸، ۴ مرداد)؛ اما این دیدگاه که هنوز در میان روحانیون طرفدارانی داشت در این زمان سیاست کلی نظام نبود.

۲. برای گزارشی از دیدار رئیس‌جمهور وقت با مسئولان ورزش و بازیکنان تیم ملی فوتبال ر.ک به روزنامه اطلاعات، ۱۲ اسفند ۱۳۶۷.

اما به هر حال جامعه ایران، انقلاب و پس از آن هم جنگی هشت ساله را تجربه کرد و طبعاً میدان فوتبال نمی توانست از چنین پدیده های مهمی منتزع باشد. تولید سوپرکتیویته نوین کانونی ترین خواست دولت در قلمرو ورزش بود. تلاش برای تحقق سوژه مسلمان انقلابی در میدان هایی مانند دانشگاه، تئاتر، سینما و فوتبال در غیاب ایده ها/پرکتیس های روشن برای دگرگونی، کامیاب نبود. در نهایت، صورت مسئله از تحولی بنیادین به تغییری سیاسی/ بوروکراتیک تقلیل یافت. در هر کدام از این عرصه ها ایده هایی بس کلی در فضا پراکنده بود و پرکتیس هایی سیاست گذارانه دنبال می شد که حتی اگر روال های موجود را بر هم می زد، باز بخشی از یک الگوی بدیل نبود و البته سوژه های «متعهد» دست اندرکاران اصلی این تغییر بودند؛ اما - به رغم پیچیدگی و گره خوردگی در الگوهای موجود و طرد شماری از رویه ها و بازیگران پیشین - سرجمع تغییری در مناسبات اصلی هیچ کدام از این عرصه ها رخ نداد. پس از مدتی نیز قواعد و رویه های پیشین تا حدی احیا شدند.

بدین سان، بسیاری سوژه های انقلابی به تکنو- بوروکرات های بعدی بدل شدند؛ چنانکه برخی از مهم ترین تکنوکرات ها از دل نهادهای انقلابی مانند جهاد سازندگی برآمدند. در ورزش این روند حتی سریع تر خود را نشان داد. باشگاه های محبوب از طوفان انقلاب جان به در بردند و گاه مانند پرسپولیس پس از چندی نام قدیمشان را هم پس گرفتند. ستارگان پیشین - همچون پروین و حجازی - به «اسطوره ها»ی جدید بدل شدند. کافی است اشاره کنیم در ورزشی که قرار بر نفی ستاره سازی بود، کار به آنجا رسید که در جریان فعالیت های تبلیغاتی انتخابات مجلس سوم در سال ۱۳۶۷، یکی از مدیران سیاسی/ ورزشی وقت، حسن غفوری فرد، در پوسته های تبلیغاتی اش به نام و عکس «پروین، خورددین و یاران» متوسل شد.^۱ جو استادیوم ها نیز تغییر نکرد، مگر در برهه هایی که تماشاگران استعداد بیشتری برای خشونت و پرخاشگری نشان دادند. همه این ها در پس زمینه تحولات جهانی رخ می داد.

پس از انزوای ورزش ایران در سال های نخست پس از انقلاب، از نیمه های دهه ۶۰ به مرور در گفتار مسئولان ارشد نظام مشارکت در ورزش قهرمانی چه در داخل کشور و چه در رقابت های بین المللی جایگاهش را بازیافت. پس از پایان جنگ، ورزش ایران تمایل و امکان گسترده تری برای حضور در رقابت های بین المللی یافت. دهه ۶۰ برای فوتبال ایران با قهرمانی در بازی های آسیایی ۱۹۹۰ پکن پایان یافت که به شکل نمادین سرآغاز دوره تازه ای بود.

گذشته از پیامدهایی مانند آشفته گی بوروکراتیک و کمبود بودجه در وضعیت جنگ و تحریم اقتصادی و خروج ورزش از فهرست اولویت های سیاست گذاران، ورزش باید در چهارچوب مناسبات سیاسی و اجتماعی دهه ۶۰ پیش می رفت. این دهه، زمانه «بسیج سیاسی گسترده» یا توده ای بود. بسیج توده ای بخش های حامی نظام سیاسی از یک سو و انفعال و پراکندگی و عدم بازنمایی سایر لایه های اجتماعی از سوی دیگر سیمای عرصه عمومی را در دهه ۶۰ شکل داده بود. همه عرصه های مهم اجتماعی و حتی تا حد زیادی کردارهای روزمره تا جایی مجاز شمرده می شدند که بوی مخالفت با فرهنگ رسمی ندهند. سبک های متفاوت زندگی به پستوها خزیدند. مبارزه بی امان برای پاک سازی عرصه عمومی و کنترل زندگی

۱. روزنامه اطلاعات، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۷.

روزمره در قالب مبارزه با «پوشش نامتعارف» و «موسیقی غیرمجاز» و «مهمانی‌های هنجارشکن» در سراسر دهه ۶۰ در جریان بود. گرچه این تلاش‌ها به روایت رئیس وقت شورای عالی قضایی به دلیل «گسترده‌گی فرهنگ منکرات در جامعه»^۱ چندان موفقیت‌آمیز نبود. فوتبال از معدود عرصه‌هایی بود که دست‌کم در پاره‌ای رویه‌ها و در لحظه‌هایی اگرچه در تعارض با فرهنگ رسمی، دست‌کم خارج از آن قرار می‌گرفت؛ عرصه‌ای که هرچند به منزله جولانگاه فرهنگ عامه -مثلاً برخلاف دانشگاه- مهم تلقی نمی‌شد، اما نگاه به نگرانی مسئولان از خلق رقیبی مردم‌پسند در برابر فرهنگ رسمی دامن می‌زد. از این نظر، استادیوم‌های فوتبال محل تجمع بدن‌ها/ذهن‌هایی بود که در برهه‌هایی آشکارا از فرهنگ رسمی و اخلاق و منش پیوسته با آن تخطی می‌کردند و یا دست‌کم آوایی ناساز با ارکستر فرهنگ رسمی، ولو کم‌طنین، از آنان شنیده می‌شد.

اما آنچه وصف کردیم بیشتر تا نیمه‌های دهه ۶۰ صادق است. در واقع، دهه شصت فوتبال خیلی زود پایان می‌پذیرد. از میانه‌های دهه ۶۰ و همگام با افول رادیکالیسم در جامعه، فوتبال نیز به‌مرور به روال‌های عادی ورزشی بازمی‌گردد. در اتفاقی مهم، آنچه تحت عنوان ورزش قهرمانی در سال‌های نخست پس از انقلاب طرد می‌شد، دوباره صراحتاً پذیرفته می‌شود و کمابیش همه نیروها و عوامل از مدیران سیاسی و ورزشی تا بازیکنان و مفسران ورزشی بر آن صحنه می‌گذرانند. آنان راه دیگری پیش پای خود نمی‌یابند.

دو جریان فکری/سیاسی اصلی در دهه ۶۰ از الگوی اقتصادی/اجتماعی متفاوتی دفاع می‌کردند، اما به‌رغم طرح مقوله‌هایی مانند «ورزش غیرلیبرال» به‌عنوان الگوی مطلوب ورزش ایران در سخنان نخست‌وزیر وقت،^۲ این تفاوت رویکرد در عرصه سیاست‌گذاری ورزش مابازای عینی نداشت. اگر در عرصه‌هایی مانند قانون کار، سیاست زمین و مسکن، تجارت خارجی، سهم دولت از اقتصاد و... اختلاف‌های جدی این دو جناح و البته اقتضانات جنگ نهایتاً تصمیم‌دهنده سیاست‌های کلی اقتصادی/اجتماعی را تا پایان جنگ به تأخیر انداخت، در ورزش اساساً تفاوت چشمگیری میان این دو نگاه نمی‌توان یافت، جز آنکه جناح چپ نظام همچون همه میدان‌های دیگر رویکردی اجتماعی‌تر و انقلابی‌تر به‌به ورزش را می‌پسندید، بی‌آنکه ایده منقحی در این باب داشته باشد.

فوتبال در دهه ۶۰ ورزشی مردمی است. مردم البته مفهومی مناقشه‌برانگیز است، اما واجد چنان نیروی مفهومی‌ای است که در تحلیل یک جامعه پس‌انقلابی نمی‌توان بر آن چشم فروبست. از یک نظرگاه: «مردم همواره محصول یک فرایند صیوررت و تحول سیاسی است و بس. این قسم فرایند سیاسی عمل واحدی نیست که در موعدی معین تحقق یابد و خاستگاه اسطوره‌وار یک مردم گردد» (باستیلز، ۱۴۰۱: ۲۷). اگر این ایده را بپذیریم که مردم در بطن یک فعالیت یا کنش سیاسی ساخته می‌شود، شاید اصلاً نتوان جمعیت پراکنده ظاهراً غیرسیاسی تماشاگران فوتبال را مردم نامید، حتی اگر با بدن‌هایی روبرو باشیم که «در قالب مشخصی از پیکربندی زمان و فضا گرد می‌آیند» (باتلر، ۱۴۰۱: ۹۲) و «مایی» را شکل می‌دهند که از قضا در لحظه‌هایی از مرز هنجارهای سیاسی مستقر عبور می‌کند.

۱. روزنامه کیهان، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۶۹.

۲. روزنامه اطلاعات، ۱۴ اسفند ۱۳۶۵.

داده‌های موثقی در اختیار نداریم تا بر اساس آن ساخت طبقاتی هواداران فوتبال در دهه ۶۰ را تحلیل کنیم. قدر مسلم آن‌که بدنه اصلی هواداران فوتبال را عموماً طبقات فرودست جامعه و قشر نوجوان و جوان شکل می‌دادند. این هواداران را سرجمع می‌توان فرودست نامید؛ یا به لحاظ طبقاتی و یا همچون نوجوانان در سلسله مراتب منزلت اجتماعی. صرف نظر از مناقشه نظری بر سر مفهوم «مردم»، از دیدی جامعه‌شناختی این هواداران بخشی از مردم و «فرهنگ مردمی» - با همه تنوع و سیالیتش - را نمایندگی می‌کردند. علاقه به فوتبال، پیش از انقلاب به لایه‌های متنوعی از جامعه رخنه کرده بود و پس از انقلاب در فقدان سرگرمی و انسداد عرصه عمومی از این مقبولیت مردمی کاسته نشد. در آن دوره فوتبال بخشی از «فرهنگ مشروع»^۱ به معنای بوردیویی آن به شمار نمی‌آمد. مثلاً چنین نبود که همچون دهه‌های بعد انبوهی از نویسندگان و هنرمندان و سیاستمداران از شیفتگی‌شان به فوتبال سخن بگویند و به هواداری از این یا آن تیم فوتبال ببالند؛ اما همین «سرگرمی نازل» گاه در همان جلوه‌های زمخت توده‌وارش از هم‌نوايي با ایدئولوژی مسلط سر باز می‌زد و در هر حال کمابیش بیرون از حصارهای فرهنگ رسمی به زیستش ادامه می‌داد. این خود نشانگر اغراق آمیز بودن آن تصور از هژمونی است که به سازویرگ‌های ایدئولوژیک دولت در دهه ۶۰ نسبت داده می‌شود.

اما مردمی بودن فوتبال را نباید به منزله نوعی وضعیت آرمانی تفسیر کرد. فوتبال علائق لایه‌هایی از اجتماع را بازتاب می‌داد که با ارزش‌های رسمی همبستگی تام و تمامی نشان نمی‌دادند و گاه از آن تخطی می‌کردند؛ اما نمی‌توان از دوگانگی دولت/جامعه یا قدرت/مقاومت سخن گفت، زیرا این رابطه سیال‌تر از آن بود که در قالب چنین دوگانه‌هایی بگنجد؛ نه فقط از آن‌رو که گاه استادیوم‌های فوتبال به جلوه‌گاه نمایش آیین‌های رسمی بدل می‌شد، بلکه هم از این‌رو که فرهنگ تماشاگران نیز یک‌دست نبود. از جانب دیگر، پیوند با فرهنگ مردمی به معنای آن بود که پرخاشگری و فحاشی گاه بی‌رحمانه به داور مسابقه یا بازیکنان تیم حریف نیز به‌نوعی «سنت» در استادیوم‌های فوتبال بدل شد. پس روشن است که نباید جمعیت هوادار فوتبال را رمانتیسزیه کرد و در هیئت نوعی «اپوزیسیون فرهنگی» جازد. چه بسا بخش‌هایی از این جمعیت در صحنه‌های دیگر به‌عنوان هم‌پیمان هیئت حاکمه عمل می‌کردند. مسئله صرفاً بر سر این است که در مجموع این میدان در کلیتش به تسخیر آپاراتوس‌های ایدئولوژیک دولت در نیامده بود و گاه سر ناسازگاری با آن برمی‌داشت.

فوتبال به‌خوبی ابهام سیاست‌گذاران جدید در مواجهه با میدان‌های اجتماعی را بازتاب می‌دهد؛ نشان می‌دهد چگونه آنان در فرایند بازسازی ساختار دولت به‌نوعی از آرمان‌های نخستین عقب نشستند، چگونه سیاست فرهنگی و اجتماعی در هیچ‌کدام از جناح‌های سیاسی تعبیری برای رؤیای «اسلامی‌کردن» جامعه و فرهنگ نداشت. البته روشن است که در هر حال سازویرگ‌های ایدئولوژیک برپا شد، اما نه بر پایه آن رادیکالیسمی که عمده تحلیل‌گران به دهه نخست انقلاب نسبت می‌دهند. شکل‌های واضحی از راست‌روی و پراگماتیسم از همان آغاز در این فرایند دخیل بود که چهره‌اش به‌مرور و در جریان تکوینش صورت بست. فوتبال به دلیل خصلت توده‌ای‌اش شاید حامل نوعی پیش‌بینی بود از آنچه در دهه‌های بعدی

1. legitimate culture

در حیطه‌های فرهنگی/اجتماعی و فرهنگ عامه و کردارهای روزمره تجلی یافت؛ جایی که سرمایه و شکلی از سیاست‌گذاری دولتی در عرصه‌های مهم فرهنگی و اجتماعی به هم رسیدند و در متن وضعیت جهانی و واکنش‌های اجتماعی ضرب‌هاکنگ رویدادها را تنظیم کردند.

منابع

- آرشيو نشریه کیهان ورزشی، ۱۳۷۰-۱۳۵۸.
- آرشيو روزنامه اطلاعات، دهه ۶۰.
- آلتوسر، لویی (۱۳۸۸). ایدئولوژی و سازوبرگ‌های ایدئولوژیک دولت. ترجمه روزه صدرآراء، تهران: چشمه.
- اسلامی، مازیار (۱۳۹۸) «جریان‌های سینمایی پس از انقلاب». در مجموعه دوجلدی فرهنگ و هنر در ایران پس از انقلاب (منتشر نشده)، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- احمدی عمویی، بهمن (به کوشش) (۱۳۹۵). اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی. تهران: گام نو.
- باتلر، جودیت (۱۴۰۱). «ما مردم، اندیشه‌هایی درباره آزادی تجمع» در بدیو و دیگران، مردم چیست؟ ترجمه صالح نجفی و جواد گنجی، تهران: بان.
- باستیلز، برونو (۱۴۰۱). «این مردمی که واحد نیست» در بدیو و دیگران، مردم چیست؟ ترجمه صالح نجفی و جواد گنجی، تهران: بان.
- براهنی، رضا (۱۳۵۸). در انقلاب ایران چه شده است و چه خواهد شد. تهران: کتاب زمان.
- بهداد، سهراب و فرهاد نعمانی (۱۳۸۶). طبقه و کار در ایران، ترجمه محمود متحد، تهران: آگاه. - حرفه هنرمند (۱۳۹۸)، فصلنامه هنرهای تصویری، ویژه‌نامه در میدان ۵۷ تا ۹۷، شماره ۷۱، بهار ۱۳۹۸.
- حسینی بهشتی، علیرضا و ملکی، عباس (گردآورنده) (۱۳۹۹). برگ‌هایی از کارنامه دولت جنگ، تهران: روزنه.
- علی محمدی اردکانی، جواد (۱۳۹۸). «تحولات نقاشی ایران در چهار دهه پس از انقلاب اسلامی». در مجموعه دوجلدی فرهنگ و - هنر در ایران پس از انقلاب (منتشر نشده)، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- کلهر، مهدی (مهر ۱۳۹۳). گفت‌وگو با نشریه نقد سینما، دوره جدید، ش ۱.
- گلشیری، هوشنگ (۱۳۸۰). «فتح‌نامه مغان»، در نیمه تاریخ ماه. تهران: نیلوفر.
- گزارش‌نهایی سیاست‌های توسعه و تکامل جمهوری اسلامی ایران (۱۳۵۸). تهران: دفتر نخست‌وزیری دولت موقت.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۹). روزها در راه، پاریس: خاوران.
- مهندس پور، فرهاد (۱۳۹۸). «گفتمان سیاست و تناثر ایران در دهه شصت خورشیدی». در مجموعه دوجلدی فرهنگ و هنر در ایران پس از انقلاب (منتشر نشده)، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- نشریه لوح (۱۳۷۸). «آخرش هم ندانستند که منزلت‌گه مقصود کجاست». مصاحبه با عبدالکریم سروش، شماره ۶: ۳۴-۴۴.
- Behdad, S & Nomani, F (2009) What a Revolution! Thirty Years of Social Class Reshuffling in Iran, Comparative Studies of South Asia, Africa And The Middle East, Vol.29, No1:84-104.
- Bourdieu, P. (1988) 'Program for a Sociology of Sport', Sociology of Sport Journal 5(2): 153-61.
- Bourdieu, P. (1978) 'Sport and Social Class', Social Science Information, 17(6), 819-40.
- Bowen, Glenn A. (2009) "Document Analysis as a Qualitative Research Method", Qualitative Research Journal, Vol. 9 Issue: 2, pp.27-40, <https://doi.org/10.3316/QRJ0902027>

- Dunning, A et al(200) Introduction: history, sociology and the sociology of sport: the work of Norbert - Elias, in Dunning, A et al(200) Sport Histories, Figurational studies of the development of modern sports, London: Routledge.
- Eco, U (1986) travels in hyperreality, new york and london: harvest book.
- Elias, N (1986a) Introduction', in N. Elias, and E. Dunning, Quest for Excitement: Sport and Leisure in the Civilizing Process, Oxford: Basil Blackwell
- Elias, N (1986b) 'The Genesis of Sport as a Sociological Problem', in N. Elias and E. Dunning Quest for Excitement: Sport and Leisure in the Civilizing Process, Oxford: Basil Blackwell.
- Foer,F(2005) - How Soccer Explains the World, An Unlikely Theory of Globalization, harper collins.
- Goldblatt, D(2008) - The ball is round, a global history of soccer-Riverhead Books.
- Goldblatt, D(2014) Futebol Nation, The Story of Brazil through Soccer-Nation Books (2014).
- Hennink,M.M(2014) Focus Group Discussion, New York: Oxford University Press.
- Kuper,S(2010) - Soccer Against the Enemy, How the World's Most Popular Sport Starts and Fuels Revolutions and Keeps Dictators in Power-Nation Books.
- Chehabi, H.E. (2002). "A Political History of Football in Iran", Iranian Studies, Vol. 35, No. 4: 371-402, <https://doi.org/10.1080/00210860208702025>
- Hart, M and Negri, A (2017) assembly, New York: Oxford University Press.
- Struna, N.L (2000) Social History and Sport, in handbook of sports studies, Ed by Eric Dunning, and Jay Coakley, London:Sage publication:187-203.